



20

2.

شاهنامه
بالفارسي

رسالة احمد نصير طوسي
لروزنامه والفلکيات
والبروج والسبع

والحساب
والارقام
والضرب

قواعد فارسية
التركي

بالتركي وخطية
منها بالعربية

والتعديلات لمخيم
لسليمان بالعربية

صناعة العروض
والاوزان

ويوانجده فطنت
الى حرف الشير



ن

Süleymaniye U. Kütüphanesi	
Yazar	Hasan Hüsnü Paşa
Yıl	
Eski kayıtlar	020

حمد و سپاس و ستایش مر خدا بی را که این جهان و آن جهان را
 بقدرت بالغ بد آرد و بیک از ایشان ترا بدکار را ز یادش
 و یاد از او بر آید داشت و در و در بندگان و دینداران او
 با خاصه روح مطهره غالب معطر سید المرسلین و خاتم النبیین
 و رسول رب العالمین محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و بر آل و صحبه
 او رضوان الله علیهم جمیع اما بعد کارش اینست که چون آورده
 که ابو منصور المعری اول بدو نگوید که تا جهان بوده است مردان
 کردارش گشتندی و سخن را بزرگ بزرگ داشتندی و نیکو بزرگ
 کاری بسختی داشتندی و اندر جهان مردم بدارش بزرگواری
 و نامدار ترند اکنون چون مردم بدانشند بگویندند تا از ایشان
 چیزی بماند یا کار نام ایشان در جهان بماند و نیکو کرداری
 و خاندنهای استوار و آباد اینهاست خستندی جان بگردند و دانیان
 جان در باختندی و چیزهای نو آیین بیرون آورند و تاریکی را
 شد همد که کعبه و دمنه بیرون آورند و نامون بسراوردن
 منشی داشت بان و همت مهتران داشت با فرزانگان خود گفت که
 مردم اندر جهان بگویندند تا از ایشان یاد کاری بماند تا پس از مرگ
 نام او گشته شود و زنده بماند و پسر مقطع که دیر او بود گفتش که
 ای پسر کسری از آنو بشیر ان چیزی مانده است که از هیچ پادشاهی
 مانده است نامون گفت که ای پسر کسری چه مانده است گفت
 نامه از همدان آورده اند بجز با نصد خردار درم نقد نه کرد
 و پیش نامون آورد و بچاندند او را خوش آمد و خوش افتاد و او را
 از زبان بهلوی بنای کر داندند تا باشد که نام او زنده بماند

پس خواجه بمع را بران داشت که چنین نهاد بر او کردند
 ترا بیکر باشد و روی بفرمود تا بنظم آورد پس امیر
 ابو منصور مردی بود بزرگ منش حسن زنی مهتران و اندیشه
 بلند داشت و بگوهر بزرگ و نسل او از تخم اسببدان ایران بود
 و کار کعبه و نهادن ایشان خواسان باشند خوش اندس
 اثر ز کرد تا او را نیز درین جهان یاد کاری بماند پس بنویس
 خویش ابو منصور معری را بفرمود تا خداوندان کتب را از خاقان
 و فرزندان و جهان دیدگان از شهر بیار و دو چاکر او بنویس
 معری بونمان او کرد کس دوست داشت بشهرهای خراسان
 و هشیار از ابی بیار و از هر جای چون خراسان
 و چون بزدان و ادب سرش بوزار رستاق و چون ماموی خویش
 بر خوام از بنش بپور و چون شازان سر برین از طوک
 و هر چهار این بگرد کرد و بفرز آوردند این نامه ها را
 نامه ها را و زنده گانی هر یکی روز داده و آتشوب
 و جنگ و آیین از کی خستین که اندر جهان بود که آیین مردمان
 بود که مردم جان آورد تا بزرگ شهر بزرگ
 از ملک بکان بود و اندر ماه مبارک محرم سال بسبصد و چهل
 و شش از بخت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و این را ش همد
 نام داشت اندرین نگاه کنند و فرزندک ایشان
 و مهتران و فرزندان و رای و سز پادشاهی و رفقای ایشان
 و اینها نیکو داد و اوری و رای و کار راندن و سپاه ار استن
 و زرم کردن و شهرک دن و آیین کین خواستن و بشنیدن
 کردن و از هم داشتن و خواستگاری کردن این همه را بدین نام
 اندر باز یا بند بس این نامه ها را که آمدند و کوارش
 کردند و این چیزها چند است بکفت چنین بزرگ آید

و کسی دارند از فائده گیرند و چیز با اندر زمانه بیابند که سکه
 شایند و آن بگوشت چون مغز آن بدانی و ترا درست کرد و بپزد
 آید چون دست بردارشی و چون همان سنگ که آویزون آید
 بیای باز داشت و چون ماران که از دوش ضعیف بر آید و بپزد
 این همه درست آمد بنزد یک دانا بپزد و بخوردان بعضی انگه شین
 دانش بود این را که گفت زشت که داند و اندر جهان شکفتی فراوان
 چنانکه پیغمبر علیه السلام فرمود که حد ثوابی بنی اسرائیل و لا خوف
 گفت هر چه از بنی اسرائیل گویند همه بشنود و مترسید که دروغ
 نیست پس دانا بپزد که نامه خواهند خفتن آید و نوز که
 هفت چیز بجای آورند همان نامه را یکی بینا و نامه دیگر هفت
 سه دیگر هفت نام چارم خداوند نامه پنجم مایه و باندازه سخن گفتن
 و شنودن ششم شش دان و دان از دانش که نامه از بهر دست
 هفتم در مایه سخن و خواندن و این نامه دانش کار مایه
 شش هشت و نهمش کردن کردن از در زید کان جهان بود
 این نامه هر کسی است و دانش جهانست و اندک اندک
 و چاره در ماندگاری این دانش با کار نامه از بهر و چیز
 خوانند یکی نامه تا از کار کرد و رفتار و آیینش با آن بداند
 و دیگر که اندر که خدای بداند و با هر کسی ساخت و دیگر
 اندر و داستان باست که آن هم بگوشت و هم بگوشت خوش
 آمد و شنیدن و خواندن خوش آید که اندر و چیز باست نیکو
 و باد اش نیکی و باد افرو بدی و شدی و نرمی و درشتی و نیکی
 و بر بهر و اندر شدن و بیرون شدن و پند و اندرز و چشم
 و شنودن و شکفتن کار جهان و مردم اندر بن نامه این همه را
 که یاد کردیم بدانند و بیابند اکنون همه یادگارشان
 کنیم و داستان ایشان از آغاز کار و ادعای علم با صواب

آغاز داستان هر کجی آرامگاه مردم بود و چهار سوی جهان
 از کران تا کران این زمین خشنند و بهفت جگر کردند
 و هر جگر کشور می خوانند و خشن را از ره خوانند و دوم را
 سوت خوانند و سیم را بر خس خوانند و چهارم را بد خس
 خوانند و پنجم را درشت خوانند و ششم را جوشن خوانند
 و هفتم را که میان جهانست خیره نامی خوانند اینست که ما
 بد و اندریم و شاهان ایران شهر خوانند و گوشه را آمت
 خوانند و آن چین و ما چین است و هند و و بر بردوم
 و جز و روس و سقاب و سمندر و بر طالس خوانند و آنکه
 و آنکه بیرون از دست بیکه و آفتاب بر آمدن را با ختر خوانند
 و خوشدن را خاور و شام و بین را مازندران گویند و بر
 و عاق و که تا از شورستان خوانند و ایران شهر از دود اطل
 تار و مصر و این دگر کشورهای به پیرامن اویند و ازین هفت
 کشور ایران شهر بزرگوار تر است بهر هنری از آنکه سوی با ختر است
 چینان دارند و آنکه از سوی راست اوست هندوان دارند
 و آنکه از سوی چپ اوست توکان دارند و از راست او بر بریا
 دارند و خرنایان و از چپ او خاوریان و مازندرانیان دارند
 و مصر گویند از مازندرانست و این دیگر همه ایران زمین است
 از بهر آنکه ایران بیشتر است که با و کردیم و بد آنکه در آغازین
 کتاب مردم فراوان سخن گویند و ما یاد کنیم گفت را هر که دوی
 نادانسته شود از آنکه خواهد و برسد و آن را بی را که خواهد
 آیدش بر آن ره برود و اندر نامه بسر مقطع و حمزه اصفهانی
 و مانند کان ابدون شنیدم که از گاه آدم صفتی صفتی است
 نابین گاه که آغاز این شهنامه کردند پنج هزار و هفتصد
 سالست و نخستین مردمی اندر زمین آدم بود و علیه السلام

و همچنین از محمد جم بر یکی خبر آمد و از داد و ماموی کان همچنین
 آمد و از راه ساسانی موسی و عیسی خسروی دیشتم قاسم صفت
 همچنین آمد و از نامه پادشاهان پارس و کینج خانه مامون و هرا
 مردانش که گمانی داشت از فرخان موبدان بزرگ در شهر یزد از این
 که بنده شهر یار بود اگاهای همچنین آمد و بر مرد و این بدست
 سال برسد و باد کنیم که از گاه آدم بار چندست و این بدست
 گفتار کرد آمدند که مایا در خواهم و این نامه را هر چه که از این
 کنیم از گفتار و هفتان با بد آورده این پادشاه بدست
 این بود و از کار و رفتار و گفتار این پادشاه و از نیک و بد
 و کم و بیش این دانند پس از گفتار این پادشاه با بد رفت لیکن
 از نامه های این پادشاه باقیم کردیم و این دشوار از آن شد که
 پادشاه این که هزار کرد و با بدین پیغمبری و پیغمبری شدی در دکان
 بر آمد بزرگان آن کار فراموش کنند و از نهاد بگردانند
 و بر فردی افتد چنانکه جهود از افتاد میان آدم و نوح از نوع
 با موسی همچنین و از موسی با عیسی و از عیسی با محمد علیه السلام
 و السلام و این بهر آن گفتند که این زمین بسیار تنگی بوده و
 از مردمان و چون مردم نبودند پادشاه بکار بنیاد که مهر که
 بود و هر جا که مردم بود از مهری چاره نبود و مهر بکثر از کوب
 مردم باید چنانکه پیغامبر بر مردم از مردم بایست و کوبند پس
 از مرگ کیومرث صد و هفتاد و اند سال پادشاه نبود و جهان
 بد بود و چون کوسفندی شبان و هوشنگ پیش داد و یاد چاره
 بار پادشاه این از دیوان شناند و اندانند که چند که رفت و از
 روزگار جهودان همی کوبند از نوریت موسی علیه السلام که از
 گاه آدم تا نگاه محمد و عیسی علیه السلام و سلم از که رفت چهار هزار
 سال و دو سال بود و از سالیان از انجیل عیسی علیه السلام کوبند

۴۰۹

ن

۴۰۹

پنج هزار و نود و سه سال بود و بعضی آدم را کیومرث خوانند
 اینست شمار روزگار که شده که با کردیم از روزگار این
 و از بداند که چگونه بود و از خانه بدید آمدن مردم از کیومرث
 بود و این که او را آدم کوبند و این کوبند که نخست پادشاهی
 که بنیست کیومرث بود که او را پیش او خوانند که بنیست که
 داد اندر میان مردم بدید آورده بود و دیگر کرده کین بودند
 و سه دیگر کرده اشکانان بودند و چهارم کرده ساسانیان
 بودند و اندر میان کار بیکار بها و او را به اتفاق و از آشوب
 کردن با یکدیگر و ناخشنود پیشی کردن و چنین کوبند که از
 پادشاهان کشور بسیار تنگی بودی و بیکانگان اندر آمدندی
 و بگرفتندی و پادشاه بی بفرودنی چنانکه بگاه جمشید بود و بگاه
 نو در بود و بگاه اسکندر بود و مانند این بسیار پیش از آنکه
 سخن و کار نامه آغاز کنیم نزد ابو منصور عبد الرزاق که این
 نامه را بنتر فرمود آورده اند تا جمع کنند چاکر خوش را ابو منصور
 المعری و نزد ایشان نیز بگویم که چون دیشتم این چه بودند
 تا اینجا رسیدند پس از آنکه بنتر بود سلطان محمد و سبکتگین
 حکیم ابو الفاسم احمد بن الفردوسی بود و تا بر بان دری شعر
 کردند و چگونه آن بجای خود گفته شود اول ابو منصور عبد
 الرزاق محمد بن عبد الرزاق عبد الله فرخ پسر از کشتهان
 کبار رنگ خسرو بهرام و ذکر شمس کورد و زاده او فرخ و او
 بهرام که بگاه بر ویزا سپید بود پسر فرخ بر چنینی که بگاه نو شود
 اسپید بود پسر او زبید و پسر بر زمین که بگاه اردشیر با بکان
 سار بود پسر او پسر کوب پسر کورد و زبید کورد و او را
 کشاد از بهرام خوانند که سار را بران بچکان این
 بنادر که او آورده و پهلوانی کشور را و مرز بانی و بخش هفت

کشور کرده بود و دیگر مردم بوده و این از سه کوه کوبند و کوه
 بگاه بکوه رسد و پیر از اینکشت که اسبها را فراسیاب بود
 و پیران اسب را بود و اسبها را بختوان اسب را بین اسب
 بندوی و بندوی بنیر و منوچهر بود و منوچهر بنیر و ابرو بود
 و ابرو و اسب را فریدون بود و فریدون اسب را بین بود و بین
 از فرزند آن جمشید بود و نسب ابو منصور لغوی ابو منصور
 بن احمد بن عبد الله بن جعفر فرخ و از او یک کوه بنی نخی بن
 کبارنگ و کبارنگ اسب را فرستاد و پیر بود و بکارهای بزرگ
 او رفتی و آنکه که خسر بود و پیر بود و اسب را کبارنگ پیر
 لشکر بود و چهار روم بستند و بنی کسی که بر دیوار چهار
 شد و باقیصر بر او بخت و او را گرفت و پیش پادشاه آورد
 و اندر هنگام سده شاه رنگ بدری آمد کبارنگ پیش او
 رفت بر زخم دسده شاه را بنیر و بیکفند و لشکر شکستند
 و چون بر زخم سری بگردید و پیر او را داد و طوس خود او را داد
 بود و خسر و او را گفت بیکر کوبند و با هزار مرد بزرگ را شکست
 همی آید کبارنگ آفرین کرد و گفت اگر شاه فرماید تا من با هزار
 مرد برانم خسر و از کوه کاران و زندانیان بغرمود تا هزار مرد
 بگیرند و سیلج بوش نبد و بیکر و ز کبارنگ با هزار مرد بهمان
 فرستاد و خود از دور می نگرست با مهندسان اسبها کبارنگ
 با ایشان بر او بخت گاه با بنیر و گاه با بنیر و گاه با بنیر بهر
 بکشت و بهر بر او بخت و هر باری که اسب افکندی بسیار
 نه کردی تا سرانجام ستو همی بدید رفتند و کبارنگ پیش شاه
 بر رسید و نماز برد و آفرین کرد خسر و طوس را بوی داد و او را
 شاد کرد و آن مرد که همی او بود نام او رقیه و او را نیز از خرد
 نخواست و او را با خویش بن بطوس برد و رقیه آن بود که کبارنگ

هزار مرد از خسر و نخواست و زخم ترکان را خسر و گفت هزار مرد
 سره خواهی رقیه که کم رنج تر بود و اسب را پس هر دو آن بطوس شدند
 و با هزار مرد ایرانی و با ترکان جنگ کردند و پیران آمدند و طوس
 بستند و کبارنگ پادشاه طوس گرفت و رقیه را بیکو همی
 داشت و پیران از می بود که همی او را پس کبارنگ و رقیه
 هر دو شکار شدند با پیران و سرهنگان و کبارنگ گفت امروز
 هر شکاری که کنیم و سرزنیم تا باریک اندازی بدید آید و هر چه
 کبارنگ زده بود و بر سر زده بود و رقیه بر کبارنگ آفرین
 کرد و روز دیگر بر سرش شدند و کبارنگ بغرمود تا هزاره
 بر گاه بیاورند و کبارنگ اسب را بکشت و بنیر و بنیر و بنیر و بنیر
 از سر بنیر برداشت و پس سرانند و پیرش پیش پیرش
 آورد و بدان گاه بزرگ و شهر بار را بکشتند چون عمر بن الخطاب
 عامر را بفرستاد تا مردم را بدین محمد علیه السلام بخواند کبارنگ
 پیر را بدید و او فرستاد و پیرش بود و مردمان بکمی در بودند
 فرمان بردند و از وی باری خواستند کبارنگ باریش کرد
 تا کار نیکو شد پس از وی اند هزار درم و ام خواست کرد و کان
 طلبید گفت نشا بور مراده نشا بور مراده و چون درم
 بستند باز داد عید الله عامر آن حرب او را داد و کبارنگ
 بر زخم کردن او شد و این مثل که کوبند طوس از آن فلان
 و بنش بور بکر و کان داد و حسن بن علی المروری از قوه فرزند
 او بود و کبارنگ از سوی مادر از نسل طوس است و همیشه سال
 بزرگ است و همیشه طوس کبارنگ را بود و ایشان داشتند
 تا هنگام جمشید الطالی که طوس را بستند و سر اسب را بستند
 و آن مهری بدید کرد و افتاد پس بهنگام ابو منصور عید از آن
 طوس را بستند و پیران او را کردند و نسب این هر دو که

این تصنیف کردند آن بود که یاد کردیم و این نامه را بر وزیر کار
نصیر بن احمد و ابو الفضل بر یکی و دقیق شاعر را فرمود که بنظم آورد
و دقیق مرای بود که غلامان را دوست داشتی چون شاهنامه بنظم
آورده بود اتفاق چنان افتاد که در آن روز اعلامی ترکی
خریده بود و با او بازی میکرد و آن غلام کاروی بر شکم دقیق
زد و او را هلاک کرد و این شاهنامه تمام ناکفته ماند و سوار
آن بر جایی ماند و بعد از سبکدستی که غلام نصیر بن احمد بود از
نژاد اسبانیان و پادشاه خراسان بود و هندستان فوت
گرفت و خداوندش نصیر بن احمد از جهان برفت و سبکدستی از
هندستان بازگشت و پادشاه بی فرو گرفت و کار او بجایی
رسید که خراسان و غنی و هندستان او را میسر شد و تا او
بود فرزندان نصیر بن احمد را بیکو داشتی و چون سبکدستی از
جهان بیرون شد پسرش بیای او بنشست محمد بن سبکدستی
و از هندستان بازگشت و همه جهان او را میسر شد و سلطان
بگرفت و خوارزم بگرفت و بجای حبس انوشش که امیر حاجب
بود و خود را غصبه بست و بی قیامتش را و خراسان و غنی
و هندستان همه بست و او را بیل معلوم بود و حکمت و انشای طبع
و شاعران از اسحق دوست داشتی و با ایشان مجالست بسیار کردی
و ندیمان او جمله شاعران بودند و حال او بجای بکاهی رسید که همه جوانان
و اربکان دولت شکر گفتند تا بهمانه شعر خود را نزد یک میکردند
و دفترهای نازی و بسیاری از کتابهای فارسی پیش او خواندند و
دوست داشتی و کار داشتی که از ارفاق تصنیف است
خدمت او کردی و ندیم او بودی و عهده شاعر و سبکدستی
افتاد و عهده آن بود که بیشتر بیکو بودی و خدمت امیر نصیر
برادر سلطان محمد کردی و امیر نصیر او را با خویشین بر تخت برآوردی

۶
و برادر کبیر سلطان محمد بود و سلطان محمد و عهده را سخت
دوست داشتی و از خویشین جدا نموانستی کرد و عهده را سخت
و حشمت بیفزود و ندیم خاص گشت چنانکه عهده نشسته بودی
و کار داشتی بر پای و شب بیاوردی و در پیش تخت بر پای ایستادی
و حکایت کردی تا سلطان در خواب شدی پس اتفاق چنان
افتاد که در میان سخن شاهنامه برآمد که انار و سیر ملک همه
در آنجا گفته است و سلطان محمد و عهده را پیش آوردندی
پس روزی عهده را گفت عجب است که شاهنامه را بنظم
بنیاد و ده اند عهده را حکایت دقیق و سرگذشت او باز گفت
و سلطان عهده را بفرمود تا این کتاب را بنظم آورد و عهده را
گفت بنده را فراغ آن نباشد که از نظم خواند کرد اما دوستی
دارم که فراغ آن دار و سلطان محمد خواستاری کرد و گفت که
بجاست و حال معلوم کرد و بدان فردوسی طوسی را خواست
سلطان محمد و عهده را فرمود که مردی بدین معنی چه واجب کند که
از پیش تخت دور باشد و خود را بر ما عرض نکند پس عهده را بخود
آن بخو است که او را و عهده را قانع کار بدانی رسید که فردوسی
پیش خواندند و شاهنامه بدو دادند و فرمود که بشو آورد و فردوسی
از تربیت از کبیر خواستن بسیار گفت و پیش سلطان برد
و سلطان بسیار خوشش افتاد و فرمود تا هزار دینار رکنی از خزانه
بذل او کند فردوسی دفتر و قصصها بنظم می آورد تا در مدت بی سال
تمام کرد و پیش تخت برد اما بر سر شاهنامه شرط ادب نگاه داشتند
بود و سخن در مذاهب خویش گفته بود آنجا که این بیت است
کرت زمین بد آید کناه منت چنین است و این رسم و راه منت
چنانکه سلطان محمد و اسحق ناخوش آمد و بسیار فرمود پس
عهده را با جمله ندیمان پای مردی کردند و او را از آن کساست

خلاص داد پس چون سخن بران قرار رسد که داد بود هزار
 دینار رکنی می بایست گذارد و بموجب قرارش نامه که هشت هزار
 بیت بود و دادنی بود بفرستادن که بدینسان منصرف میگویی
 که دبیر سلطان محمود بود و معتد و بوسه ملکی که وزیر بود
 پیش تخت آمدند و گفتند هشت هزار دینار رکنی یکی شاعر
 دادن چه واجب کند اگر نیز هشت هزار دینار بیا سیم بود بسیار
 بود و خزینه نباید که بشکریست و خرج بسیار سلطان بران
 داشتند که هشت هزار درم جیبی در ظرفی کردند و آن اسم بد
 باشد و بدو فرستادند و بداد بگاه که هنوز بکرم بود درم
 بدر ساری بردند تا بدید بیت هزار بکر مایه داد و بیت هزار
 دیگر فقای را داد که فقای بدو برده بود و باز خود بیت هزار
 دیگر کانی را داد که هشت هزار درم از بهر او برده بودند
 چون بکوشش سلطان محمود رسید دیگر باره سیاست فرمود تا
 جمله ندیمان زمین را بوسه داد و او را بخواستند دیگر باره سلطان
 بخشید و او چیزی گفت که تا جهان باشد میگویند و می نویسند
 فردوسی بخشی که سلطان کرده بود چون بقول خود و فاکند
 و او نیز انصافی نمود چه در آن وقت که از کرم به بیرون آمد
 و سه بیت گفت مقارب بر وزن شاه نامه آن بینها که او گفته است
 ای شاه محمود کشور گشای ز کس می ترسی ترسی به ترسی از خدای
 که دیدی تو این خاطر تر من بیندیش از تیغ خو تر بر من
 که بی دین و بدگیش خوانی مرا منم شیر تر میش خوانی مرا
 مرا غر کردند کای بد سخن بمهر علی و بنی شد کهن
 مرا سهم دادی که در بای پیل تنم را بزم چو دریای نیل
 ترسم که دارم ز روشن ولی بدل محصر جان نبی و علی
 چو سلطان ابن بدینی و علی بفر آهسی دوست ه بی

گراز مهابشان حکایت کنم چو محمود را صد حاجت کنم
 برین ز ادم و هم برین بگذرم شکوی پیغمبر و جبرم
 اگر شاه محمود ازین بگذرد مرا و را بیکجوشن خود
 منم بنده هر دو تا رستخیز اگر بیکرم شاه کند بریز ریز
 جهان تا بود شهر باران بود پیام برون آمد اران بود
 که فردوسی طوسی پاک گفت نه این نامه بر نام محمود گفت
 بنام نبی و علی گفت ام در مای معنی همه سفته ام
 بر آن کس شاه خود را کرد بیت نیکو دیش کردون کرده است
 چو فردوسی اندر زمانه نبود بدان بد که بخش جوانه نبود
 که گفت من این نامه بپور هزار نکرده و بدین نامه من نظار
 سخنهای شاه بسته ابدار بگفتار بد کوی کم کرد و خوار
 اگر شاه و راشاه بودی پدر بر سر نهادهای مرا تاج زر
 و کرم و در شاه بانو بدی مرا سیم و زر تا بزا بانو بدی
 چو اندر تبارش بزرگی نبود نیاز ست نام بزرگان شنود
 جهاندار اگر بنی شک است مرا بر سرگاه بودی نشست
 بدانش نبشاه را بنگاه و که نه مرا بر نشاندی بگاه
 بسی رنج بردم درین سال سی عجم زنده کردم بدین فارسی
 بسی نامه داران و کرد و گفت که دادم بکاک ازین نشاند
 همه مرده از روزگار دراز شد از گفت من نامشان زنده
 مرا گفت خسرو که بود دست کوی همان رستم و طوین کور ز بنو
 مرا در جهان شهر باری نوشت بسی بند کاتم چو بیکر دست
 بسی سال بردم درین نامه رنج که شاه هم بخش لبی تاج و کینج
 مرا از جهان بی نیازی ده میان بیان کسوف ازای ده
 بپادشاه من کینج را در کشاد مرا جز پهای فقای نداد
 فقای نیز بدیم از کینج شاه از آن من فقای خریدم بزه

پیشری باز شهریار چنین که نه گیش دارد نه آیین نه این
 سر سزایان بر افراشتن و زینت نامید بهی داشت
 سر رشته خویش کم کردنت بچیب اندرون مار پرور دشت
 درختی که تلخ است اورا زینت کشت درشت فی بیایع بهشت
 در از جوی خلدش بهنگام آب بیای الکبکین بریزی و شهید آب
 سرانجام کو هر بکار آورد همان میده تلخ بار آورد
 پرستار زاده بناید بکار و گر چند باشد پدر شهریار
 زید کو هر بناید بکار سیاهی نشاید بر بدن زینت
 شهنی کو نرسد زار و زینت بد بشهنامه اورا بناید بسود
 زید اصل چشم بهی داشت بود خاک در دیده انباشتن
 زین پاک زاده مدارید مید که زینکی شستن نکرد سفید
 لیکن چون او را بخوایسته بودند بعد از روزی چند در غنی بود
 و این بیتها بنوشت و بدست ایاز داد که او را بفرزندی قبول
 کرده بود و گفت بگرد که سلطان ز وقت خوشی شد این کاغذ
 بوی ده تا بخواند و ایاز قبول کرد انگاه فردوسی رفتی که داشت
 بر گرفت و با کاروان راه خراسان گرفت و بطوس رفت
 و بعد از روزی چند ایاز سلطان را خوش وقت یافت آن کاغذ
 بدست سلطان داد که این را فردوسی بگرد زمین داد که بسط
 ده و مرا و ز بخاطر آن سلطان پنداشت که مگر بیخ نامه است
 بخواند و متغیر شد پس فرمود که هر کس فردوسی را بر من آورد و بخواه
 هزار درم او را بهم بسیار طلب کردند و بنافتنده سلطان حج و دیگران
 و وزیر از طلب کرد و گفت که این زشتی از شما دارم و این ترا
 معزول کرد و فرمود بدرد کردن بس جانی بزرگان شفاعت
 کردند بکمال این زشتی را شوت هزار دینار کنی بکرم از این
 بستاند که قصد فردوسی کرده بودند و هر چند فردوسی طلبید نداد

غنی و خراسان یافتند و از کار خود پشیمان بودند و سود داشت
 و این شهنامه شعر با نند و بزرگان بسجده کردند و میکنند
 و دیگر چنین آورده اند که پدر فردوسی مرادی اوقات بود
 و چون دقات یافت او پسر داشت یکی حکیم ابو القاسم بنمود
 فردوسی و یکی دیگر برادر که بنام مسعود و در طلوس عاملی بود
 بد نفس و با فردوسی و برادر او غرضی داشت و تنقیر این
 میداد فردوسی با برادر گفت این عامل زحمت مامید بدونی
 گذارد که از دهقان چیزی رسد از این قصه جای دیگر رویم
 جمع آمدند و غم کردند که بجای دیگر روند و ستان این را بفر
 شد بیابند و گفتند که مصیبت اینست که شما وطن بگذارید از شما
 هر دو یکی پیش سلطان محمود روید که پادشاه عادل است و
 قصه و حال خود بگوید و نشانی بستاند و زحمت عامل از
 خود دفع کند و جمله برین ساختند که حکیم ابو القاسم فردوسی
 برود و ساختگی کرد و غم غنی نمود و چون بنزدیکی غنی
 رسید چنان اتفاق افتاد که عنصری و عسجری و فرخی از معاشن
 که بخت بودند و شراب میخوردند و چون فردوسی ایشان را از
 دور دید روی بدیشان نهاد و با خود گفت پیش ایشان روم
 و حال معلوم کنم چون عنصری و عسجری و فرخی او را بدیدند که
 روی بدیشان دارا ملک بیکدیگر گفتند که این شخص بر ما می آید
 چون نزدیک شود خود را مستان سازیم و دشنام دهیم
 تا برود و زحمت ببرد گفتند خوش بنشد دشنام دادن ما
 یکی مصرعی بگویم که مصراع چهارم قافیه نداشته باشد پس چون
 بیاد بگویم رفیق ما انکس است که این دو بیت تمام کند چون
 خواند برود و زحمت ببرد برین اتفاق کردند چون فردوسی
 بیاد و سلام کرد جواب سلامش گفتند بنشست از وی پرسیدند

نواز بجای گفت از قصه طلوس از فراسان و حال عامل
بایشان بگفت و حال سلطان پیرسید پیشان گفت مافان
و فلان و فلانیم و امروز بخت آمده ایم نقر را نت که هر که
مصرع چهارم این بیت بگوید رفیق ما باشد و اگر نتواند گفتن
برود و عیشش بر ما منقص نگردد اند فرودسی گفت فرماید اگر نتوانم
گفت بگویم و اگر نتواند رحمت خود ببرم عنقریب مصرع اول بگفت
و فرخی مصرع دوم بگفت و عسجدی مصرع سوم بگفت و فرودسی چهارم
بگفت و آنها اینست چون عارض تو ماه نباشد روشن
همه رنگ رفت کل نبود در گلشن مرز کانت انگی گذر کند از جوشن
مانند سنان کیو در جنگ پیش ایشان سوال کردند از فرودسی
که چنگ پیش چگونه بود فرودسی داستان چنگ پیش بایشان
گفت که هرگز نشنیده بودند ایشان را خوش آمد احترام فرودسی
کردند و از روز یکدیگر عشرت کردند چون مستان شدند
بشهر رفتند و از یکدیگر جدا شدند روز دیگر عنقریب و فرخی و
عسجدی با یکدیگر گفتند اگر سلطان این مرد را ببیند غمناور
و ما را پیش سلطان رونقی نماید با حاجیان سلطان باز گویم
تا اگر مردی بدین شکل بدرگاه رود او را باز ندهند و بنزدیک
سلطان ننگد از فرودسی چند روز بدرگاه میرفت و باز نمی
دادند و محروم بازی گشت تا یکروز در نماز جمعه بود خالصی
سلطان بسجده آمد و در پهلو فرودسی نماز بگذارد و چون
از نماز فارغ شد فرودسی را با خود بخانه برد و چون حیات او
دید او را بغایت خوش آمد و با هم شراب خوردند و او را از
دست ننگد داشت و بدان سبب از خدمت سلطان باز ندر روز
دیگر سلطان کس فرستاد و گفت دوش چو اینا بدی جواب
داد که دوش مهان عزیز ما رسیده بود و بسبب از خدمت

سلطان

سلطان باز مانده بودم و هر نای او باز گفت چون سلطان
شنید کس فرستاد و گفت تا فرودسی را بیاورند فرودسی
فصلی در مدح سلطان بنظم آورده بود با خود بر گرفت و با
خالصی نیز ایک سلطان شدند چون بیایه بخت حاضر
شدند آن مدح را بخواند سلطان را بغایت خوش و پسندید
و تا چنانچه از هیچ شاعر نشنیده بود همه شاعران و
حکیمان حاضر بودند چون سلطان سخن کرد دیگران
نیز بموافقت سلطان تحسین کردند بعد از آن سلطان
محمود را گفت میخواهم که داستانهای شاهان را بنظم
آوری فرودسی قبول کرد عنقریب چند بیت بنظم آورد بود
چون فرودسی آغاز کرد و هزار بیت از کین خواندن
سپاهش بگفت و پیش سلطان آورد عنقریب چون
قوت سخن فرودسی بدید آنچه بنظم آورده بود همه را
پاک بنیست بعد از آن سلطان بفرمود تا خانه
در پهلو خانه او پدر برای فرودسی برداشتند و بگفتن
شاهان مشغول شد و همگی ارکان دولت و امیران
پیش فرودسی نرزد و میگردند و با او ارادت داشتند
و بدین سبب خواجه حسن میمندی که وزیر سلطان بود
با او حسد اهی برد که هرگاه که سخن حسن میمندی پیش
فرودسی گفتندی مرد را دق گرفتن بکوشش حسن میگوید
و هیچ نمی توانست گفت بسبب آنکه سلطان با فرودسی
بغایت نیک بود علی هذا چون فرودسی شاه نامه
تمام کرد و با بیاض برد و بخدمت سلطان آورد سلطان
از امر مطالعه کرد و بفرمود تا هشت هزار دینار رکنی
بر وی فرستند حسن میمندی بسبب عداوتی که با فرودسی

داشت جماعتی و پیران درگاه را گفت تا بسط گفتند که
 هشت هزار دینار رکنی بسیار باشد بی عی و دادن
 و خزینه ناب نیارد که خوجهای ضروری دیگر بجاری باید
 هشت هزار دینار نفقه جنل بدیم چو سلطان چون
 بشنید گفت شما دانید هشت هزار دینار همی که جنل
 برادر فرستادند فردوسی از باز پس فرستاد و حال
 آن سلطان بنمودند سلطان از فردوسی بغایت
 برنجید حسن میبندی پیش سلطان بود با خود گفت که
 این ساعت که سلطان از فردوسی رنجیده است
 وقت خوشتر با سلطان گفت می بایستی که اگر شش
 درم از حضرت سلطان بوی برده بودندی برادر
 نهادی و قبول کردی و بی ادبی نکردی و باز فرستادی
 و نیز مذہب را فضیلت دارد و اعتقاد مذہب ماندارد
 سلطان بدین گفت از فردوسی برنجید و کسی از نزدیکان
 که دوست فردوسی بود برفت و حال با فردوسی بگفت که
 چنین سخنها رفت و سلطان با تو بغایت خشمناک
 شده است تا بدانی تو اکنون تدبیر کار خویش تن بنوعی که
 مصلحت دانی بکن فردوسی در آن خانه بود و دری در خانه
 سلطان داشت همه شب در اندیشه بود و چون وقت
 نماز بباد شد برخاست و بدینا یک شد سلطان و صواب
 ساختی چون سلطان بیامد و صواب بخت فردوسی
 برفت و در پای سلطان افتاد و بگفت که حسب آن
 سخن بنده در حق سلطان بعرض گفته اند بنده راضی
 نیست و اعتقاد درست دارد سلطان باید که سخن
 بد کو بان و در حق بنده نشنود که ایشان باینده عرض دارند

دردی بر بند سلطان فردوسی را گفت که از سرگناه تو
 گذشتم اما ازین پس ترا پیش من راه نیست فردوسی
 چون این سخن از سلطان بشنید برفت و از آن پس
 او را پیش سلطان باز ندادند و چون چند روز برین
 حال گذشت فردوسی خرا و زخمی که در غریب داشت
 بخراسان فرستاد و خود با برادر راه هندستان گرفت
 و چون غم رفتن میکرد آن چند بیت که از پیش یاد کردیم
 بنوشت و با یازدها که او را بغرضندی قبول کرده بود
 او را گفت که بگرد که سلطان را خوش دقت بانی
 این کاغذ بوی ده ایا قبول کرد و پراوداع کرد و هندستان
 رفت و بشهر آبی رسید پادشاه اینجا از حال فردوسی
 معلوم کرده بود پیش از آن چون بدانست که فردوسی
 بدینجا رسیده است او را بر خود برد و احترام کرد و چندگاه
 پیش او بود ایا بعد از یک ماه آن کاغذ سلطان
 آورد و چون بر خواند غمگین گشت و طلب فردوسی کرد
 ایا ز گفت از روز که این کاغذ بمن داد بسفر رفت از اینجا
 سلطان مردان بی او بخراسان فرستاد تا او را بیاورند
 و عذر خواهد و زرد و او را یافتند و سلطان چند گاهی
 بشما میبکشد و حسن میبندی و دهر از این بگریفت
 و در بند کرد و بغرمود که در بسیار از ایشان بستند
 و گفت شما را بد نام کردید بغرضی که با فردوسی داشتند
 و او چیز گفت که تا جهان باشد بنویسند و خوانند پس
 از آن جماعتی بزرگان شفاعت کردند تا حسن میبندی
 و دهر از این بند بیرون آوردند و سلطان ایشان را
 بخشید و معظم گردانید و این بینها که فردوسی بدست ایا

داده بود آنست که پیش ازین نوشته شد متقارب
 بر وزن ش هنامه و سلطان چندگاه پیشانی
 میخورد که چرا دل فردوسی را نگاه نداشت و در طلب
 او بود که او را نمی یافت بعد از آن چون مدتی فردوسی
 پیشش نشاندلی بود اجازت خواست بیازگردیدن
 بطوس شاه او را خلعت و اسب و غلام و کنیزک و زر
 و کوه ناسود داد و عهد خواست فردوسی باز پس گردید
 و در طوس وفات یافت و چون فردوسی بطوس باز
 آمده بود سلطان خبر یافت و خلعت نیکو و زر و سیم
 بسیار بدست رسولی بطوس فرستاد و چون رسول
 سلطان بدر طوس رسید جنازه با غلبه تمام بیرون
 می آوردند رسول سلطان پرسید که این جنازه چه
 کس است گفتند جنازه فردوسی طوسی است رسول سلطان
 کس فرستاد و سلطان را از وفات حکیم ابوالقاسم فردوسی
 خبر داد تا چه حکم فرماید و ریاب آنها که از بهر فردوسی
 فرستاده بود سلطان چون خبر وفات وی بشنید بغایت
 غمگین شد و دست تحیر بدندان گردیدن گرفت و بسیار
 بگریست بعد از آن جواب فرمود که ان مالها را بگیرات
 کیران و متعلقان فردوسی بسیار و خود باز کرد رسول
 سلطان همین کرد که سلطان فرموده بود باز گشت
 و روانی دیگر چنین است که همیشه فردوسی گفت چنانچه
 برادر من قبول نکرد و ما نیز نمیخواهیم و رسول آن مالها بخد مت
 سلطان برود این کتاب شاهنامه از ویادگار ماند و نذر
 جهان منتشر شد و مردمان کرد کردند
 و بکنند و می نویسند و سلام

بسم الله الرحمن الرحيم
 كنهك يا من لا يحيط بجميع نعمه . ولا ينهي نصاعف جسمه الى
 وضعت على بيتك المنة والمؤنة . وعلى الله واصحابه الهداية المادية الى
 الهدى والرشاد . فلهذا رسله في الحساب مرتبة على مقدمة وعشرة
 ابواب . الحساب علم يستعمل منه استخراج الجوهريات العديدة من
 معدومات مخصوصة . موضوعه العدد والحاصل في المادة كما قيل ومن
 ثمرة الحساب من الرياضيات . وفيه كلام . العدد قيل كية نطق على
 الواحد . ما تألف منه فيه ظل الواحد . قيل نصف مجموع حاشيته .
 فيخرج . وقد يتكلف لا دراجه شمول الحاشية الكسرة . الحق انه ليس به .
 وان تألف منه الاعداد كما ان الجوهري المفرد عند مبثبة ليس بخشم
 . ان تألف منه الاجم . واما مطلق فيخرج . مضاف الى ما يفرض
 واحد افكر . ذلك الواحد مخرج . والمطلق ان كان له احد الكسور
 التسعة او جذر من مطلق . والافاضة والمنطق ان سمي اجزاءه
 فقام او نقص عنها فزاد او زاد فثنا نقص . مراتب العدد واصولها
 ثلثة اعداد وعشرات ومئات وفروها ما عداها كما لا يتناسى
 ونعطف الى الاصول . وقد وضع حكما . الهندسة الارقام التسعة المشهورة
 ٩ ٨ ٧ ٦ ٥ ٤ ٣ ٢ ١ **الباب الاول** في حساب الصحيح زيادة عدد
 على اخره . ونقصه منه . وتفرقه . وتكريره . مرة تضعيف . ومرار بعدة
 اعداد ضرب . ونجزية بمس . وبين تضعيف . ومساوية بعدة

آحاد

اقاد اخر قسمته . وتحصيل ما تألف من ترتيبه . ونحو هذه الاعمال
 في فصول ان شاء الله تعالى **الفصل الاول** في اجمع ترسم العدد بين المتخالفين
 ونبه امن اليهم زيادة كل مرتبة على ما فيها فان حصل اقل من
 عشرة ترسم تحتها ازيد فاذا زادت عشرة فضعها فظا في يمين الصورة
 للعشرة . واعد الترتيب على ما في مرتبة الثانية او ترسم تحتها بقدر
 ان قلت . وكل مرتبة لا يجاها عدد . فاقطعها بعينها الى سطر اجمع هذه
 صورتها . وان تكشفت سطورا لاعداد
 فارسمها منحا ذية للتراتب وابد امن اليهم
 ما فظا لكل عشرة واحد اجماع . وهذه صورتها **والان** التضعيف
 في الحقيقة . جمع المثلين الا انك لا تحتاج الى رسم المثل بل تجمع كل
 مرتبة من يمينها الى مثلها كما نهجتها . وهذه صورتها
 ولك الابداء في هذه الاعمال من اليسر الا انك تحتاج الى المحو والانباء
 ورسم الجداول . به تظويل بلا طائل . وهذه صورتها

واعلم ان ميزان العدد ما يبق منه بعد اسقاط تسعة تسعة . ومنحان اجمع
 والتضعيف . اجمع ميزان الجمع . وبين او تضعيف ميزان المضروب

واخذ ميزان المجتمع فان خالف ميزان الحاصل فالعمل خطأ **الفصل الثاني**
 في التنصيف نبدأ من اليسار ونضع نصف كل تحتة ان كان زوجا
 والصحيح من نصف ان كان فردا حافظا لكسر خمسة كسره يدها على نصف
 ما في المرتبة السابقة ان كان فيها عدد وعينه الواحد وان كان واحدا
 او صفر او صحت الحجة تحتة فان انتهت المراتب وممكن كسر
 فضع له صورة النصف هكذا
 ولك ان تبدأ من اليمين
 على هذه الصورة

والا متجان بتضعيف ميزان النصف واخذ ميزان المجتمع فان خالف
 ميزان المنصف فالعمل خطأ **الفصل الثالث** في التقريب تضعيها كما
 مر ونبدا من اليمين وتنقص كل صورة من مجازيها وتضع الباقي
 تحت الخط العرضي فان لم يبق شيء فصفه او ان نعد النقصان
 منه اخذت واحدا من عشرة انة ونقصت منه وسميت الباقي فان
 خلت عشرة انة اخذت من مائة وهو عشرة بالنسبة الى عشرة انة
 فضع فيها مائة تسعة واعمل بالواحد ما عرفت وتعمم هكذا
 ولك ان تبدأ من اليسار هكذا
 بنقصان ميزان المنقص
 المنقص منه ان امكن
 والآن زد عليه

عليه تسعة ونقص فالباقى ان خالف ميزان الباقي فالعمل خطأ
الفصل الرابع في الضرب وهو تحصيل عدد نسبة احد المضروبين
 اليه كنسبة الواحد الى المضروب الآخر ومن هذا يعلم ان الواحد لا ياتي له
 في الضرب وهو مثل مضروب في مضروب او في مركب او مركب في مركب
 والاول اما اجماعا او في غيرهما او في غيرهما اما الاول
 فهذه الشكليات متشعبة واما الاخير ان فردا فيهما غير الاحاد الى تيمها
 منها واضرب الاحاد في الاحاد واحفظ الحاصل ثم اجمع مراتب
 المضروبين والبسط المجتمع من جنس متساوية المراتب الاخيرة في ضرب
 الثنتين في الاربعين تبسط الاثنى عشر مائة المراتب اربع
 والثلاثة المراتب في ضرب الاربعين في خمسة مائة تبسط
 العشرين الواحدة المراتب خمس واما الثاني والثالث فاذا
 حل المركب الى مضربا نرجع الى الاول فاضرب المضروب في بعضها
 في بعض واجمع الحاصل للضرب قواعد لطيفة تعين على استخراج
 مطالب شريفة **قاعدة** فيما بين الحجة والعشرة تبسط احد المضروبين
 عشرة ايت وتنقص من الحاصل مضروبه في فضل العشرة على
 المضروب الآخر مثالها ثمانية في تسعة فنقصنا من التسعين
 مضروب التسعة في الاثنين بقي اثنان وسبعون **قاعدة** تجمع
 المضروبين وتبسط ما فوق العشرة عشرة ايت وتزيد على الحاصل
 مضروب فضل العشرة على احد هما في فضلها على الآخر مثالها
 ثمانية في سبعة زونا على اثنين مضروب الاثنين في الثلاثة
قاعدة في ضرب الاحاد فيما بين العشرة والعشرين تجمع المضروبين

و تبسط الزايدة على العشرة عشرات ثم تنقص من الحاصل مضروب بعين
 المفرد والعشرة في اللاحا والنتی مع المركب منها لها ثمانية في اربعة
 عشرة نقصنا من المائة والعشرين مضروب الاثنين في الاربعة
 في ضرب العشرة والعشرين بعضها في بعض نزيد احاد احد مما على مجموع
 الاخر و تبسط المجمع عشرات ثم نقصيف اليه مضروب اللاحا في اللاحا
 ومثاله اثني عشر في ثلثة عشر زنا على المائة والخمسين ستة **قاعدة**
 كل عدد يضرب في خمسة او خمسين او مسمائة فابسط نصف عشرات
 او مائات او الفا وخذ لكسر نصف ما اخذت للصحيح مثاله مائة
 عشر في خمسة الجواب ثمانون اربعة عشر عشر في خمسين فالجواب
 ثمان مائة وخمسون وتسعة عشر في مسمائة فالجواب تسعة آلاف
 وخمسمائة **قاعدة** في ضرب مابين العشرة والعشرين فمابين العشرة
 والمائة من المركبات تضرب احاد اقلهما في عدة تكرار العشرة
 ونزيد الحاصل على اكثرهما و تبسط المجمع عشرات ونزيد عليه مضروب
 اللاحا ومثاله اثني عشر في ستة وعشرين زوات الاربعة
 على الستة والعشرين وبسعت الثلثين عشرات ونثبت
 العمل حصل ثلثمائة واثني عشر **قاعدة** كل عدد يضرب في خمسة
 عشر او في مائة وخمسين او في الف وخمسمائة فزاد عليه نصف
 والبسط الحاصل عشرات او مائات او الفا وخذ لكسر نصف
 ما اخذت للصحيح مثاله اربعة وعشرون في خمسة عشر الجواب
 ثلثمائة وستون وخمسة وعشرون في مائة وخمسين الجواب ثلثة
 الاف وسبعمائة وخمسون اربعة وعشرون في الف وخمسمائة

فالجواب

صد افترده عديم النجوم بدو دل و جان ملتزم خدمت
 خلو صدری شام و سحر ادای و طیفه نثار ی ظهیر
 صورت برات اوقات و مهر مهر لری زبونند کرة
 صفحات ايام جبات قلند یعنی جریده فزیده خاطر لنده
 مسطور و مقید در طرف شرف مثا بدندن خیمه مست
 اثر و رود بند کبینه سامو آما ده و کفه مینه ان و دیده
 کشت و ایکن اول جناب عالی بهم و منسوخ ر زار باب
 رقم اولان خواجگی مکر میز راده دفتر حساب اما می
 حساب و راس مال مال روئس کتاب اولان
 و نگاه بلند جاه محاسبه اول نفو بعض پور لیدی
 اختیار یکدی فی الاصل و رود قافله مطالب دن جاندر
 در یکجه رباط ماموده بارکش می باشد رت اوله قد
 خرابین اندرون و بیرون دار الملک بدن اولان
 حواس ظاهر و باطن نفوذنا معدود و ذوق و ذوق
 ابد مال مال و ملشد ر بیت نه مراده در بوکه مضمو نیدر
 کشتایشن بحث نه نه مراده در بوکه مضباسی دولت
 بیدار نونش طکت قدوم میمنت لزومنه غلبه شوقدن
 تاشی بامی آزر و ایدیه بیا ده مقابله پیشانیان و غمده
 الترام اخلاص مرده جمله موقوف بدن نفرة اشک
 سروریشین خدمت شکر بزدان فکتوب برمدن
 بر و استیلا می نکا بسف شافه اندوه خانه و بدن

کر بخند اولان دوف و شوق اعاده و غم و الم که در فرزند
 فلند در حقا که بوفش و تقرب حجت امانی و پورسم
 هر عجب صحیفه زب که صحیح تذکره است امانی و جلیده
 خامه نقد بر اولوب دارالانشای الطاف الهمیوب
 رسیده اوله بغیر مستند رنجه اسحق فخری اولان
 برات نشاطدن بویو دارلری لاهی حصه دار اولمغه
 شایه امیدی در کناره محلن بولمق قدر انشراح ال
 الویر مکین دست شکر در کلاه باری به ادا اید قالمیوب
 تفاوت حسن شکر و سبکس کسر میران اعیان الیه و نقد
 مرتبه از دیاد بولمق در به خصمه صده اولان عیار نقد بر
 اخلاص درون نفرة اختصاص مقابله طبع و فیه
 سمیه لرینه حواله فلندی عنقریب بو معامله فکمه ملاطفه
 کلامیه به مبتدل اولوب محاسبه اشتیاق بالتمصافی
 کند و لرا بد که رکب بشیر می خدمت فرمان کارخانه
 امکان اولان خدای لازوالدن رجاء و نور باقی
 بهجت و فقر امال رسیده باد

و بختن نو روجه اینها جم عزیز مکرّم افندم او غلم سلطانی
 حضرت نرینک مجلس بصلای محامده اصناف و مصدر
 بتابع مکارم اخلاق اولان نادمی رفیع القدر لرینه
 تعظیفات و اقیه و تکریمات کافیه به مسفر و ن دعوات

کامل

کامل و نجات شامله نثاری ضمیمه معروض داعی
 بی اختیار می بود که نمیفه رسان شیخ حسین افندی
 داعی بگری بجماعه اسبابش متلع اما بنده فد او
 مر از ع آملین نهر فراقدن اسفا اید و حکمش
 داعی بگری اولوب حالا انقلاب کونه دولاب
 قدر افتضا سید بوستان احواله عارض اولان
 جفائی نرطیب داعیه سید مقسم الارزاق حاجتمندان
 اولان دولت علیه ابد با الله تعالی جانینه نوحه و جهه
 خراعت ایدوب جناب سعاده و سید الکتاب
 شرف و حصول اولمق داعیه سید بو داعی کز دن
 شفاعت جو اولمق ابرامی خد معنادی بی تجاوز
 اینمکین کسنا خانه تحریره اجرا اولندی نسمجانه
 از لیده معین اولان حصه لایفکنت ظهوری
 جریده مفتاح نفس نر بقره موقوف معنی سید
 ضمیمه حقیقت شکره ناپوشیده در اولمق باده
 لطف جناب

سعادت تو او غلم سلطانی اغامی جلیب الشان
 حضرت نرینک سیکاه معالی دستکایر سید اسم تعظیم
 و تکریم بر لفراید نجات اجابت مناصح الخاص الخاف
 و اید اسید نموده مخلصیدر که حق سبحانه و تعالی

شوکتی که است و عظمتی که است و افندی که است
سنا در سباه حضرت نریک و جود سما یوندرین
خطا کردن مصون و محفوظ و بیوسه جناب معالی
نصا بدرین نظر رتباع التفات شما با ندرید ملحوظ
ایده بنم سعادت و علم اقامی الجلیل الشان
حضرت نریکی ذات مکارم آسمانند ان فرزان اولان
بر آه رسوا و لری عکس اند از طبع سما یون جهان داری
او لمغدر رتبه و الای سحراری اید شاکری نرفیع بود
کوش زده مخلص لری اولوب کشاب انواع اشعاع
خاطر اولمش را الله تبارک و تعالی رتبه کرنی مبتتم
و مبارک ایوب باعث استجلاب رضای عین
افضای تهنیت اولان تر بسند به به تو فیض
فرین حال و دایما بر تو نوازش حسد وانی اید تمک
اکلیل اقبالترین هر سیمه گاه اجمال اید سحر و شهبازی
سلمان اغابنده لری اولطرفه خوام ایتمک تشبیه
فواعده و ادای چون مکتوب اخلاص معا و تحریر و فرستاده
نادی سعادت مصیبه لری قلیند ران شه تعالی لری
شیمه که بر لری مقتضای حاجت اجل ص منافق لری
خاطر عاظم لرندن دور و هیچ رپور لمق مامولدر باقی
همیشه ایام سعادت کامران دائم باد

فصلت بر تو با صرة آما لم افندی حضرت نریک نمرینه
روشن بهشت اولان نادنی لطافت سر سبز به غلبه
انجذاب منشو فانه دن ناشی و رسوم تکلفات عاده ای
عاری و عوالت اجابت بسند اید اسی ضابطه به سش
فضائل سمیر لریه تدبیر سیافنده به داشتند داعی
شناوری بود که پیام ر حشمتی می عافیت لریه در بخت
مشاققاته حمید از کش انتظار ایکن نرجمان محکم جلب
بند لری اید فرستاده دیور بلان ملطفه مسرت انگیز لری
بنوع مخلوص قدیمه واسطه تقویت انجی ر جدید اولوب
کشته آرد عا لریه اولدن افرون اداره سقایه زبان
اولند یعنی ذائقه فائز به حواله اولمش در بنم نور دیده
جیاتم روز و ر و دیمه انیفه کزک فر داسنده غلبه
آماده ره و بولمغین بین المغرب والعشا بود و ر
محضر تحریر به فرصت امکان اولوب فر پیار زده ظهور
اولان عا لریه ساه مجلس شریفه فرستاده اولمش در

سعادتو سما حشر و قرة عین اعلی و بر تو شارق
معالی سلطنت حضرت نریک شجاعت بهشت برین و سحرند
نقش علیتین اولان دیوان خانه معالی آیین اعلی
شیدر سی با یکا هنده وضع شکوفه دان رنگارنگ
دعا و ثنا ر جواهر کونا کون ثناء بلند و عو صند داشت

داعی بی ریا لری بود که تغییرات تکلف آمیز رسیده مشهوره
 اید خد متکذاری و عام فایده اوله و غیر بیانی استعمال
 و عاتامه رساندن ناسی طی کرده اسان احتضار فلیتبی
 اعتدال و استغفار و صکره بنم نور دیده مباحتم نظام
 حضرت نری به بد جبال استنباق شبان روز مقیم شده
 سعادت اوله بغی شهادت کرده ضمیر انور بکدر خصوص سعادت
 دولت و آصف کریم الحاصل صدر سابق جمیل الحال
 و المقال و زیر صاحت کمال محمد باشت حضرت نری مخلد
 حلقه حلیه شریف ابد کلمی آیتان بر و اکثر او فائده محامه
 فطریه و محاسن ذاتیه و مکاتیب جلیه کز ربور مجلس
 گفت و شنید فلیتبی اید سلطانم حفظه اولان غلبه علان
 اخلاف و رابطه صدق و داد احتضار صدی حد بیانان
 که زاندر جناب حق اندر و سلطانمی و حق و قایه الحفظ
 ربیبنده بالغ نصاب زنده کانی و اصل درجه کامرانی
 و آمانی ابدیه آیین بنم نور با صره جیاهم سلطانم جلی زمان
 اولدی صحاب عنایت نامه اصفانه لرندن نائل
 رشحات النفات اوله مدق اگر چه خطه ارض روم
 مسافه بعیده اوله بغی خاطر مشت فی مایه تسلیت
 اولدره در افاغری و فو اول طرفدن کاروان نوار و
 ابدوب النفات غامه علیه کزه امید دار اکین نه ظهور
 ایند و کندن ال انتظار کشیده مژکلات تسلیت فریضه

اولمق

اولمق مر نه لرندن فالمتد رخصه صامکر انشیر فدی
 اسان و عدا بد زبور کوشش انتظار مزاوان کورجی
 بجه معهود و نک امید فدی و مید بیک جالز کاروانه
 استقبال ایند که محصل جلب بیک جالز می نظر فائده
 استقبال اینده در الله اعلم کورجی معهود و نک
 صفایی کند و نک بو طرفه و کوهلند و مقدم کلکات
 احتمالی غالب کورینور اما امید دارم که بود عاتامه
 و صولندن مقدم کورجی بجه بو طرفه و اصل اولمق فائده
 لکت بود و عجز جابنده راجع اوله آیین بنم و لستو
 سلطانم حضرت نری منکام مفارقتان صکره بو زنده
 منجا و زانار فقیرانه مظهر ایندی اما عجالة جمله نک
 تخریر نه مساعده اوله مقین چند روز با غی فقیرانه
 کثایش خاطر نکره سی اولان چند غول خاک
 عتقه ارسال و اهدا اولندی ان شیه فریاد نامی هفتی
 عرض اولور بنم دولت و سلطانم اگر چه سوال کسنا غایب
 اما دفع شبهه ایچون از کتاب تخریر اولندی بزم حواجه
 تاریخی نسخه سی بونده بوسنه بولنه میوب بعضی خدام
 بنده کرک سلطانم میانه کتبه با خود و بوان افتد سی
 او علیه فو کزده سهو اید کلمات احتمالی معناسنی و به ملید
 بود عاجیز می تخریر و فو عید و ارسته حد اشتباه پور لمق
 باینده لطف و احسان امر و فرمان دولت سلطانم

حضرت نیک نامی عتوا قبله انواع تعظیفات صفا
 و افیم نیک نامت منو افقانه اید و درجه قبول موصول
 اوله حق دعوات سیرج الثانیة و عالم قدسده خیر قبول
 بوله جنی نجبات عطر نذر تشاری خلاستده معروض
 داعی تا کریز لری بود که بنم سلطانم حضرت نری اگر بود داعی
 و برینه لری جاننده اواره دیده طغرای الشفات و استخار
 پور پور ایسم کجده هنوز بیضه و جو و نزار است است ایوب
 نفس چشم زار مرهمای بلبله پروازده مقام و قامت
 و و تایی بیه اندک مسابقا الف مثال اکین حالاز لفظ
 کبی صورت نامی لام اولوب برات مرزده اولان سطور
 انفاس دعوات شهر باریدن صکره جنات سعادت
 شانت معالی و عالمین شیده قلند بغی خشمیه
 منیر لریه تا بوشیده در ذات کریم الصفات ندرن منین
 اولان محبت و اکرام الشفای لری بود اید فراموش
 اول نمیبوب شام و سحر داعی عمر و دولت و ثنائی بلند
 همند لری و ظیفه او قانع اید یکی خدایه عبادت حضور
 شریفه هر بار و عانامه اسبدر اس شریفین
 نقد بو شرم و حجاب مانع او لمغین مهر و ار جلدی و غلیظه
 تخریر اید بکمر مکتبده بود و اعجز طرقتان خاکبای
 سعاد تکره ادای مراسم و مال تو کبیل و تو حیدر اولند و غنک

بسم الله وبحمده والصلوة على نبيه وآله اما بعد معلوم اولسونكم
 لغت فارسيه ادويه مصادوك او اخري نون ساكنه اولوب
 نونك ماقبلي يادال مفتوحه يانا مفتوحه اولور دالك ماقبلي
 بالالف اولور اكامصدر دالي الف ديرلر دادزكي ياما قبل
 مكسور ياساكنه اولور ديدن كي كورمك معناسنه اكامصدر
 دالي باني ديرلر ياخود ماقبلي مضموم واساكنه اولور اك
 مصدر دالي دوي ديرلر ديورت كي قايمتي معناسنه يارا
 ساكنه اولور كردن كي اتمك معناسنه و اكامصدر دالي رائي
 ديرلر ياخود نون ساكنه اولور اكامصدر دالي نوني ديرلر كندكي
 قوبارمق معناسنه اما اولوق دكلمك معناسنه و اتمك وارمق
 معناسنه شد وارمق معناسنه و سكوت اتمك معناسنه و
 شاذر و بوقاعد و مخالفت بولنان مصادر سائر پهلوي در
 اما تادن اول ياسين ساكنه اولور اكامصدر تائي سيني ديرلر
 نشتن كي اوتورمق معناسنه باشين ساكنه اولور اكامصدر تائي

شيني

شيني ديرلر كشتن كي ضم كاف عربي ايله اولدرمك معناسنه باقار ساكنه
 اولور رفتن كي كتمك معناسنه و اكامصدر تائي قائي ديرلر ياخود
 خا ساكنه اولور اما بو خانك ماقبلي بالالف اولور انداختن كي اتمق
 معناسنه ياخود ماقبلي مكسور ياساكنه اولور رختن كي ياما قبل مضموم
 و اساكته اولور وختن كي دكلمك خياطت معناسنه و بوندره مصدر
 تائي خائي ديرلر ماختن بشمك و بشيرمك معناسنه بعضي شاذ در
 ديدلر اما بوختن دك محققدر مضارع يوز و اولوق دلبلي ايله
 باب الماضي و لامعك اوله كه بولغند مذكر الله مؤنث برضيفه
 و ثنيه الله جمع برهينه اولور بر فعل ماضينك مفرد مذكر غائب
 و مفرد مؤنث غائبه سي مصدر اخرنه نوني حذت ايدو ماقبلي
 ساكنه قلغه حاصل اولور رفتن دقت و امدي امد كي معينري
 كندى برغائبه اربا برغائبه عودت كدى برغائبه اربا برغائبه
 عودت ثنيه مذكر غائب و ثنيه مؤنث غائبه سي و جمع مذكر
 غائب و جمع مؤنث غائبه سي مفرد اخري مفترح قلوب
 برفون ساكنه و بردال ساكنه الحاقله حاصل اولور امدن در رفتن
 معالري كلدير ايكي غائب اولور و ياخود ايكي غائبه عودتو يا جمع غائب
 اولور يا جمع غائبه عودتو رفتنك معناسنه بو كاقياس اولنه مفرد

مذکر مخاطبی و مفعول مؤنث مخاطبه سی مفعول غائبک آخرین مکسور
 قیلوب بریاء ساکنه الحاقیه حاصل اولور امدی و دفتی کبی معنی
 امدی کلک سن ای بر حاضرار یا خود ای بر حاضر عورت
 و معنی دفتی هکذا انش مذکر مخاطبی و تثنيه مؤنث مخاطبه سی
 و جمع مذکر مخاطبی و جمع مؤنث مخاطبه مفعول مخاطبک آخرین
 بریاء ساکنه الحاقیه حاصل اولور امدید زفتید کبی معنی کلد یکن
 یا خود کدیکن سیزلرای ایکی حاضرلر یا ایکی حاضر عورتلر
 یا ای جمع حاضرلر یا ای جمع حاضر عورتلر نفس متکلم و حد
 مفعول غائبک آخرین مفعول قیلوب بریم ساکنه الحاقیه حاصل اولور
 امد و رفت کبی معنی کلام و کلام بن نفس متکلم مع الغیر مفعول غائبک
 آخرین مکسور قیلوب بریاء ساکنه ایل بریم ساکنه الحاقیه حاصل اولور
 امدیم رفتیم کبی معنی کلک برکدک براما فعل مضارع مفعول
 مذکر غائبی و مفعول مؤنث غایبه سی مصدر دالی الفی دن اخذه کم
 نوی والفی خدن و دالی ساکن اتمک ایل حاصل اولور فنادتک
 فکد کبی معنی و شر بر غائب یا بر عائبه عورت شمیدیکی حال
 یا کله جک زمانه اما دارند دهد و برید معناسنه دن اوز
 زاید یعنی طوغور و طوغور و اجتن و اجتن معناسنه اولان

کتاب

کتابد سماعی دیرلر و محملد که زاید رایدندن ماحوز اولوب
 زادن دن اولیه و کاید کثودندن اوله کثادندن اولیه زیرا
 زاید دن ده و کثودندن مستعملد مصدر دالی بایند آخرین
 نوی حذف و دالی اسکان و یائی اسقاط و ماقبل مفتوح
 قیلغه حاصل اولور جکیم معناسنه اولان کشیدندن
 کشید کبی معنی جکما رایدندن بنید شنیدندن شنود
 یعنی کور داشتید سماعید مصدر دالی و اوید نوی
 حذف و دالی اسکان و واول ماقبل مفتوح قیلوب و اوید
 الفایله یا مفتوحه یم قلب اتمکله حاصل اولور و بودند
 د باید کبی معنی قبارا ماضم قایلله فرودندن فتح قایلله فراید
 سماعید مصدر دالی دانی ده ینه نوی حذف و دالی اسکان
 و رای مفتوح قیلغه حاصل اولور اصمار ملق معناسنه اولان
 سیردندن کیرد کبی معنی اصمارلر اما کردند کد سماعید
 و بردندن بانک ضمیمه یرد بانک فتحه سماعید ضم یا ایلله
 بریدیک مضارع ملتبس اولمدن ایچون مصدر دالی
 نویین مصدرک آخرین نوی حذف و دالی ساکن و نوی
 مفتوح قیلغه حاصل اولور صاجم معناسنه اولان انشادند

انشاء کبی یعنی صاچار و مصداق سما عینک مضارع علی ذی سیمای
 آمدنک اید سلدن شود زدن و نمر دندن کلور مصدر تائی
 حایک لون حذف تا داله قلب وساکن و خازایله منقلبیه و مفتوح
 قلنغله حاصل اولور انداختنک انداز کبی تا داله اما بخنده یزد
 فتح با عجمیله و پیریکلی سماعیله قیاس اولان اصله نظرگا بوزر
 اولمقل مصدر تائی سینیده مطلقا سماعیله لیکن اکثر نوی
 حذف و تا دال متقلب وساکن قبلند قلنصکر سین یا مفتوح
 قیلنور نویسنده نوید کبی یعنی یا زار یا خود حذف اولنوب
 ماقبل مفتوح قیلنور رستن زدن کبی یعنی نفیش ایلر یا خود
 هایه مبدل اولوب مفتوح اولور خواستنک حواکی یعنی دیر
 یا بایه تبدیل اولنوب مفتوح قیلنور بیه مک ^{سنه} معنا اولان یدانیدن
 بیراید کبی و مقفای سماعیله یا غلق ^{سنه} معنا بستنک بند و اوزمک
 و اوزولمک ^{سنه} معنا کستنک کاف عربینک و سین اولک ضمی
 و تاننیک سکوتیله کسلای فتح سین ایله نشتن و رستنید
 یعنی اشیلر رستن ضم را ایله روید یعنی بیت حنند طرملق
^{سنه} معنا خار و طلب ^{سنه} معنا جستن جوید ضم جیم ایله و جگر مق ^{سنه} معنی
 فتح جیم ایله جستن جیم عجمیله و قالمق معنی سنه حاسندن

خز و کلور

21
 خز و کلور مصدر تائی شنیده و می سماعیله بوندن ذی اکثر نوی
 حذف و تائی دال قلب وساکن قبلند قلنصکر سین یا مفتوح قیلنور
 اولمقل ^{سنه} معنا ضم کاف عربیله کستنک کد کبی یا خو اکثر لامه مقلوب
 اولوب مفتوح اولور صالی و یرمک ^{سنه} معنا کر هایله هشتنک هلاک کبی
 و بالا سماع دومک و اولمق ^{سنه} معنا فتح کاف فارسیله کستنک کر در
 و اکملک ^{سنه} زوع ^{سنه} معنا کر کاف عربی ایله کستنک کادر و اصلمق ^{سنه} معنا
 اغشندن اغادر کلور لیکن پوشین رایه مقلوب اولوب مفتوح قلنن
 قیاس کبی بک اکثر در داشتنک داد کبی یعنی طوتار نویستنک
 مضارع مراد فی اولان نوشتنک نبستنک مضارعید مغیندن
 مصدر تائی قانیدن نه نوی حذف و تائی داله مقلوب وساکن
 قلند قلنصکر فایه تبدیل اولنوب مفتوح قلنغله حاصل اولور
 بولمق ^{سنه} معنا باقندن باید کبی یعنی بولور و بعضی فاحالی اوزره
 مفتوح قیلنور اورمک شیخ معنا سنه باقندن باقد کبی اما
 شکستنک شکوفد رفتندن رود یعنی کیدر و سو بورد ^{سنه} معنا
 ضم دایله رفتندن روید ^{سنه} فاحفظ اسم مفعول ماضی
 مفرع فایله اخزیه برها و سیمیه الحاقیله حاصل اولور اکین
 اکملک ^{سنه} معنا کستنک ماضی مفرع غایب کشت اولوب اسم مفعول

کشته اکلش آکین ^{سنه} معنا اولدوغی کبی لیکن معلوم اولملی درکم ^{صیفه} صیفه
 صیفه اسم مفعول اولدوغی ماضی المحکی صیفه سی دخی اولور
 ماضی محکی دیوانیدی دی به جک محله انمش دیو تقیین اخر
 اولنا نه دیر لر مثلاً آکین آکدی ^{سنه} معناه اولان کشت لفظنک
 اخرینه برها رسم الحاق ایدوب واکلش ^{سنه} آکین معناه اولیون
 بلکه آکین اکلش معناه استعمال اولندیغی کبی قنطن اما اسم فاعل
 مضارع مفرده غایبک اخرینه برها رسم ووالندن اول برنون
 ساکنه کنوردالی مضارع قلمغم حاصل اولور کردن مصدرنیک
 مضارعی کند واسم فاعل کتده اولدیغی کبی وعل مضارعک
 سائر تصادمی ماضینک تصادمی کیدر لیکن اخزندالی
 حذف اتمک شرطیه امر غائب مضارع صیفه سی اوزده
 اولور کند ویرلر اتسون معناسین مراد ابد درمر و بعضا مقام
 تضارع مضارع مفرده غایبک والندن اول برالف احوال ایدر
 کذار دیرلر اما سائر تصادفنده دکل وبونلری نه غائب
 قلمقم مراد اولنه اوللرینه برنون مفتوحه کوردلر و امر
 غائب مضارعک اولنه بریابد لم لفظی زیاده اتمکله دخی
 حاصل اولور باید که کنزکنی ^{نعم} اتسون رمضارعک اولنه
 بالآخرینه

بالآخرینه برکولفظی زیاده اتمکله ده حاصل اولور کدکن وکنزکوی
 و بوصیفه لوده تصریف ینه مضارع لوده اولور وبونلری نه
 غائب قلمقم مراد اولنسه مضارعک اولینه برنون مفتوحه زیاده قلمقم
 نکند نکما دیابد که نکند وکدکن وکنزکوی یعنی اتسون و امر غائب
 امر حاضرک اولنه دبا اخرینه برکولفظی زیاده اتمکله دخی
 حاصل اولور کوی وکوی یعنی اتسون بر غائب اریا بر غایبه
 عود وبونلرک ^{وکن} تضارع فی امر لوده یعنی لفظلر نه اولور
 نصیر امر حاضر وجهی اوزده کاسمی وبونلری دخی نه غائب
 قلمقم مراد اولنسه امرلرک اوللرینه برضم مفتوحه زیاده قلمقم کو مکر
 و مکر کوی یعنی اتسون و امر حاضر مضارعک اخزندالی
 حذف و ماقبل ساکن قلمغمه بیدا اولور کند و دکن کبی یعنی ایت
 ای بر حاضر و یا خوائی بر حاضر عود و بو امر حاضرک
 تثنیه مذکر محاطبی و تثنیه مؤنث محاطبه سی و جمع مذکر
 محاطبی و جمع مؤنث محاطبه سی مفرده محاطبک اخرینه بریا
 ساکنه ایله بر دال ساکنه الحاق و اخری مکسور قلمغمه حاصل
 اولور کیتکبی یعنی ایدک سرائی یکی حاضر و یا خوائی یکی
 حاضر عود یا خود ای جمع حاضر اولر یا خود ای جمع

حاضر عورت لر دخی معلوم اولسونکه برکله مجهول قلیق اولور
اولسنه اول کلمه نك اسم مفعولنی اخذ ایدق شدن بایندن اورد
کلمه نك خبئی کندوب الحاق اتمکله اولور مثلاً دانت فعل
ماضی دیر بلدی معنا بونی مجهول قیلوب بلندی معناسین
افاده اتمک مراد اولسنه بو کلمه نك اسم مفعولی دانسته در
وبو کلمه نك جنبی که ماضی در شد در اکا الحاق ایدوب
دانسته شد در سک یعنی بلندی ودخی سندن اولور
مثلاً دانسته کت دخی دیر لر بو معنایه وبرکله لازم اینر
متعدی قلیق مراد اولسنه اول کلمه نك مضارعین بولوب
دالیک ما قبلنی مکسوقیلوب اول دالان اول بریار ساکله
الحاقله بر مصدر دالی یائی واول مصدرک ماسندن
اول اولان حرفی مفتوح قیلوب بر الف ایله برنون مکسوق
زیاده قیلوب اشبو مصدر دن اول کلمه ای اخذ اتمه ای در
مثلاً نجت دوکدی دیمک دوکدوری دی به جک
اول کلامک بونک مضارعی دیر و در مصدر معموله سی
الف ایله نون کلمه کن دیر ایندن اولوب ماضیسی دیر اینده اولوب
توکدوری دیمک اولور و قس علی هذا سائر وبرکله معلوم

این مجهول

این مجهول قلیق مراد اولسنه طریق اول کلمه نك
اسم مفعولنی اخذ و شدت و یا خود شدن معناسنه
اولان بر مصدر دن اول کلمه مثلو برکله دیگر اخذ ایدوب
اول اسم مفعوله الحاق اتمک در مثلو دانت فعل ماضیدن
بیلدی معناسنه سن دیله سنکه بیلندی معناسین
افاده اینر سک دانت کلمه سنک اسم مفعولی دانسته در
اخذ ایدوب شدن دن دانت مثلاً کلمه شد در دانستم
الحاق ایدوب دانسته شد دیوب بیلندی معنا استعمال
ایدر سین ددیگران همچنان اند ودخی معلوم اولم که
مصادر ایکی قسم اولوب بر قسمی مصدر مفرد رک ایکی کلمه در
ترکیب اتمیم بادا الذکر مصادر کی ایکنی قسمی مصدر مرکب رک
ایکی یاز یاده کلمه دن ترکیب ایدق بر معنی ویریه بوسه
زدن کی او بیک معنا در اغوش کردن کی قوجق
معناسنه اما بنوعک اخرجنی مصدر اولمی در
اجزاسائری نه اولور سه اولسون وبرکله نك اسم
فاعله یا کردن یا کردن معنی بر مصدر دن اول
کلمه نك مثلنی اول اسم فاعله الحاقله اول کلمه متعدی

اولودد دانش کرد دانش ساختگی یکی دخی بیلدیر
 معنادر و بزم تعدیدن مرا و ملازمی تعدیایله متعدی
 مفعول آخر تعدیدن اعمد و باب الاعراب معلوم اوله که
 بولغنت هر نقدن کلمه و ارایه اداخری ساکن اولور
 الا بر تاج محلله دکل اولکی بر کلمه نک اخرین هاء و سیمیه
 اولسه اول کلمه نک اخری مفتوح اولور الاجه دک
 لفظلرین مکسوس عملدن کیم نه معنا سنه ایکنی بر کلمه
 کلمه اخره مضاف اولدقن مضافه اخری مکسوس اولور
 فردند شاه کی یعنی شاهک اوغلی اوچنی بر کلمه کلمه اخر
 اوزره عطف اولدقن معطوع علیه اخری مضموم
 اولور و بر کلمه نک اولندن برهنه بولن اولهنزه اسقاط
 دایان قیاسد اما اسقاط اولدقن اولهنزه نک مابعدی
 ساکن و مبتدایر بها و ساکن ایله ابتدا متعذر و یا متعد
 اولغین اکا بر حرکت و بر مک ملرا اولدقن اگر اولهنزه
 مخدوفه یا خود اول حرکت و بر مبین ملرا اندیکمن حرف
 مبتدایر بها نک مابعدی مضموم ایله اول حرف ضم ایله
 حرکت دیر بلور و الا کسر ایله تحریک اولنور حرکت اقتاد نک

محققی

محققی قتادن اکونک محقق کنون واستر نک محقق
 ستره واسترک محقق سینه واقغانک محقق فغان
 اولدیغی کی و بر حرف مبتدایر بها نک طرفنی مضموم
 اولدیغی وقت فتح حرکت و بر مک ده مسمو عدد
 افسانه نک محقق فسانه اولدیغی کی اگر هنر مخدوفه نک
 ما بعدی متحرک اب کند و حرکت سی اوزره ابقا اولنور
 ابو الهوسک محقق ابو الهوس اولدیغی کی و دخی
 مصدر معناسی مجرد امر حاضر صیغه ایله حاصل
 اولور سوز دکذار کی و امر حاضرک اخرینه ماقبل مکسوس
 و بر شین ساکنه الحاق ایله دخی حاصل اولور سوزش
 و کذارش کی جمله سی بانق وارمک معناسنه و امر
 حاضرک اخرینه بر هاء رسمیه الحاق ایله دخی حاصل اولور
 ناله کی کلمک معناسنه باب و صاف ترکیبی امر حاضر
 کلمه اخر ایله مرکب اولدقن امر حاضر اسم فاعل معناسنه
 اولوب اول کلمه معناده مفعول اولور و لکش کی یعنی
 کوکل چکی معناسنه اولوب اول کلمه یا خود امر حاضر
 اسم مفعول معناسنه اولوب اول کلمه نک معناده

منعقدانندن برسی اولور سایه بر و لفظی بر و در بر و در
 معناسنه اولوب سایه معناده مفعول فیه اولوب مجموعی
 سایه ده بستم معناسنه اولدیغی کبی و بعض کره ایکی کلمه
 بر بر یله مرکب اولوب یا اول ایله موصوف ثانیم مغسوب
 یا خود اول مشابه ثانیم مغسوب معناسی مراد اولنور اول
 مثال کند کس کبی یعنی قوچی کسی ثانیه مثال ماه دو کبی
 یعنی ای کبی یوزلو باب الحروف الف اخر کلمه به لاحق
 اولوب حرف ندا اولور خدا یا کبی یا الله معناسنه
 و ایکی کلمه ضیانه توسط ایدوب اولدن ثانیه
 توسل ایچون سراسر سربا کبی یعنی باشند باشه
 و باشند ایاغه و ایکی امر حاضر میانه توسط ایدوب
 مجموعندن مصدر مدام معنی سین اذاده ایلس نوشا
 نوش کبی شرب مدام معنی سنه و بعض کره وزن ایچون
 کلمه اخرینه کلور گفت دی به جک محله گفتادیم
 کبی ویرا حاضرک اخرینه لاحق اولوب صفت مشبه
 واسم فاعل و مبالغه اسم فاعل معنالرینه قبلاردا
 ناشناسا کبی و بوالفده صکره برنون ساکنه دخی

لاحق

لاحق اولورینه بو معناله تحویل ایدر لرزان دکر یا کبی
 و بوالفایله نون اسماء دردی العقول
 ادخرینه لاحق اولور جمع قیلور

ممست
 ۴۲

بسم الله الرحمن الرحيم

اما بعد ما وجب علیمان باحوذ بسمه و حمد له و صلوه له بی اذان صکره
 دیگر در پند آنکه در باب صناعت عروض بندگی با استقباله خاص فیمنق
 ایچون اول امره داخل اولور و زبان فارسیده تحسین لفظ ایچون هر امر که اوله
 ادخال اولور و ان فعل امر مفرد مخاطب بیل دیگر را علم معناسنه که
 حرف بیان اولور و حرف رابط صفت اولور و ارباب ترکیب جمیع را صاحب
 معناسنه صناعت صادق کسریده ایل صنعتک پیشه کلور اسلوب عجم اوزره
 تا طویل یا ریلور و عروض اصطلاحده بر کره بو علمه بر کره بیتک مصراع
 اولنک جزاخرینه اطلاق اولور اما لغتده تاجیه معناسنه کلور و تاجیه
 حجازده خاصه اطلاق اولور بو کاکوره و چه نسیمه و عروض دخی علومدن
 تاجیه مقامنده در و قیلدن با پیش اوکن وسطنه فو دقیری خشیده به اطلاق
 اولور بو کاکوره و چه نسیمه و عروض کاهجه عارف اوله بغندن و بنمندن
 و غیره دخی اطلاق اولور بو کاکوره و چه نسیمه زیرا بو علمک کثرت جہات و اصطلاح
 ادراکی مشکل اوله بغندن نسیمه و لغتده دخی ادراکی و اکا و اصول مشکل اوله یعنی
 کبی خفی اولمینه که عروض شک حدی و موضوعی و ادر اما حدی بر علمه که اوزان
 شعر و بیتک صحیحی فاسندن انکله بیلور موضوعی اوزان مخصوصه بیلور و زون

من جث

من جث شعر در معنای ترکیب بیل که علم عروض بنیه سی اصحابی دیگر
 بنای اصول و زان شعر بر سه رکن نهاده اند بنا با، موحده تک کسری نو تک
 فنی و مدی اخرده سطره ایلر با پو دیگر معلوم اوله که کلیمک اخرده و او با الف
 اوله حالت اضافتده بر اثبات ایتمک فاعده کلیمه در اصول ضمیمه اصلک
 جمیع را اصل لغتده کوک یعنی پنج معناسنه در اوزان جمع و زنده و زون لغتده
 طار منق معناسنه در اصطلاح عروضده بر منظوم کلامی عروض اجزاسنه
 اویدر معنه در ر شعوک مقداری زانده می باحوذ نقصانی معلوم اولور شعر
 لغتده بیلیمک معناسنه در اصطلاح عروضده موزون مقفی
 کلامدر که وزن و قافیه اند بطریق القصده واقع اوله بر ادوات استعلا در
 علی معناسنه سه با اصدیک سکونید اوج عدد دیگر رکن رکنک
 ضعی و کافک سکونید بر سه تک قوی اولان طرفی در ترکیب بانی دیگر
 نهاده نهادندن اسم مفعول را اما ماضی دن قسم در اند ادوات خبر که جمیع
 داخل اوله یعنی کلیمک اگر اخری مفتوح اولور اسم الفی خطده و تلفظده اثبات
 ایتمک واجب اولور بونده اوله یعنی کبی ترکیب فو مشدر دیگر معنای ترکیب
 شعر و نثری اصولی تک بناسنی اوج رکن اوزره فو مشدر یعنی اوج طرف
 قوی اوزره وضع انشدر در سبب اوج رکن دن اولکسی سبب در سبب
 لغتده ایپ دیگر ر جمل معناسنه و و و دخی ایلمجیسی و نده و تدر فنی

و او کسر و فتح تا میخ معناسند در و بوا یکی است و به تسمیه عرب یک
 قبل از اولان حیرت قیامده رسنه محتاج بعد اول جلی ربط ایچون میخ
 محتاج اولد یغنی کبی شعر بینی دخی بوند اید نام اولوره و فاصده دخی
 او جیحی فاصده در فاصده لغته آیر مق معناسند اولان فصل دن
 ما حو ذ اسم فاعله و جه تسمیه متحرک کانی ساکنان جدا اولد یغندن
 و خیمه مضروبده انوا بدن بر شقه و ندین بینده مفصل اولد یغندن
 و نیند ر بوندن صکره بوندک هر بری ایکش نوغ اولوب مجموعی التی اولو
سبب بر دو نوعست بر ادات استعلا در علی معناسند و واکت
 ضمید یکی عد و معناسند در است ادات خبر در داخل اولد یغنی کلمه تک
 اگر احری ساکن اولور سه الفی خطده و تلفظه حذف اولور بوند
 اولد یغنی کبی معنای ترکیب سبب یکی نوع اوزرینه در دیگر سبب
 خفیف و ان لفظیست مشتمل بر یک متحرک و یک ساکن چون کل و مل
 خفیف یعنی معناسند در ان اسم اشارنده بعد ایچون لفظی یا حرف
 وحدت در است ادات خبر در داخل اولد یغنی کلمه تک احری ساکن
 اولد یغنی ایچون خطده و تلفظه الف حذف اولندی مشتمل افتعال
 بایندن اسم فاعله ر قایلچی و یکد ر یک بر عد و معناسند در متحرک
 حرکه و یکد ساکن مخروم و یکد ر چون ادات تشبیه در زبان فارسیده

اوج معناد و سلسله مستعمله را اولاد ات تشبیه در که کبی معناسند گاه
 اولور که اخرندن نون حذف اولوب چو در لکاه ناکه ایچون اوله
 هم لفظی زیاده ایدر لر همچون و بر لر ایچنی اده شرطه را اگر معناسند
 او جیحی ادات تعلید را بده اسنده هم لفظی زیاده سی تشبیه مخصوصه
 ادات شرطه ادات تعلید را اولور بوند و ایچنی نونک حذفی جائز در
 لفظ مذکور اگر واک اشباع عید اولور سه ادات استفا را اولور پنج معناسند
 عربیده کیف معناسند کل معروف چچکد ر عربیده و ذرا در مل خر
 معناسند در معنای ترکیب اولیک سی سبب خفیفه سبب خفیف
 اول بر لفظه که بر متحرک و بر ساکن اوزرینه مشتمل اوله یعنی بر لفظه
 بر حرکه و بر ساکن جمع اوله کل و مل کبی زبر اکلده اولان کاف متحرک
 و لام ساکن در و مل دخی کل کبی در سبب ثقیل و ان لفظیست مشتمل
 بر دو متحرک چون کله و کله ثقیل انو یکد ر کله کاف عجم فحید سوری
 معناسند در یکد کاف عجم کسر زبر کایت و ثقیل معناسند در معنای
 ترکیب دخی ایچنی سبب ثقیل و سبب ثقیل اول بر لفظه که یکی متحرک
 اوزرینه مشتمل اوله یعنی بر لفظه یکی حرکه جمع اولان زبر اکلده لفظه
 کاف و لام متحرک در کله دخی کل لفظی کبی در و به تسمیه یکی حرکه
 لفظه بر متحرک بر ساکن ثقیل اولد یغندن و نیند ر و حرف ها که

در امثال این کلمات می نویسد برای بیان حرکت ماقبل می باشد و مطلق
و تلفظ در غمی آید و ادوات ظرفه را امثال مثلک جمیع را این اسم
اشارت را قریب ایچون به معنای می ادوات حاله را حالت افاده
گاه اولور که می نیک اولنه بر باز یاده ایدر را نیکد ایچون می در را نویسنده
فعل مضارع جمع غائب شد یکده حاله باز ایدر و یکده برای پای
اصدیه ایدر ادوات تعلید را باشد فعل مضارع مفرد غائب اولور و یکده
و تلفظ ده اولان با معنای ظرفتی متضمن در تلفظ سو یکده معنای
و اما با ایدر استعمال اولور نمی آید فعل مضارع نفی غائب معنای
کلمه و یکده معنای ترکیب و خنی حرف هاله بو کلمه را مثله ده باز ایدر
ما قبلتک ح که سنی بیان ایچون اولور و تلفظ ده کلمه یعنی او قونمز
زیرا کله کله کلمه را یک آخر نه اولان با رسمیه را قبل نه اولان
لا ملرک فتحه را سنی بیان ایچون باز ایدر لکن لفظه کلمه بو با حروف
معاینه اولار بلکه حروف میبایند ده اولار و و ند نیز بر ده
قسمت و ند مجموع وان لفظیست مشتمل بر دو متحرک و یک ساکن
چنانکه چمن و سمن نیز نو تک کسری یا یک سکو نید و خنی معنای
فانک فتحی بین مملک سکو ننی اخر ده میم ایدر بو ملک تقیم معنای
چنانکه تشبیه معنای متضمن اسم اشارت را حاصلی ادوات تشبیه ایدر اسم

اشارت دادن

اشارت دادن حرکت را بچلین و یکده چمن و سمن و خنی در را بو کسوب
و غایب نمیان اوت در بر اکا چمن و برز سمن معروف و سچکده را سمن
و برار معنای ترکیب و ند خنی ایکی بو لک او زره در اولکسی و ند مجموع
و ند مجموع بر لفظه که ایکی متحرک و بر ساکن او زره مشتمل اوله یعنی بر
لفظ ده ایکی حرکه و بر ساکن جمع اولان بچلین که چمن و سمن مشتمل در
زیرا چمن ده جیم ایدر میم متحرک و نون ساکن در سمن و خنی بو ایدر
و چه تشبیه متحرکین بر بر ده جمع اوله یعنی نون و نیندر
و و ند مفروق وان لفظیست مشتمل بر دو متحرک و یک ساکن و نیندر
ایشان چون لاله و ژاله میان او رنه و یکده وسط معنای ایشان
ضمیمه بار نه غائب بوندر و یکده چون ادوات تشبیه در لاله معروف
چچکده ژاله را اچچید چه و یکده که کو کدن بخار بهار و کوز فصله
اوتلر او زره و و شر ترکیب ده اکا فرا خنی و برار معنای ترکیب و خنی
ایک پنجسی و ند مفروق و ند مفروق اول بر لفظه که ایکی متحرک
و اول ایکی متحرک اوله سنده بر ساکنی مشتمل اوله یعنی اوج
حرفه را اولکسی و پنجسی متحرک اوله متحرک کلرک میبایند اولان
حرف ساکنه لاله و ژاله کی در و چه تشبیه متحرک مفروق اولوب
میبایند ساکن اوله یعنی نون و نیندر و نیندر و و عست

نیز

معنای ترکیب فاصله دخی سبب کمی یا حوز و تکی کمی نوعی اوزینه در
 فاصله صغری و ان لفظیت مشتمل بر سه متحرک و یک ساکن چون
 صنما و بنما صنما اخرنده اولان الف حرف ندا و بنما ای اخرینه
 لاحق اولور ایکی قسم در بر قسمی ندای حقیقی در شهریار و شهریار
 و سراسر و ایکی ای شمس و ای شهریار و ای سراسر و ای سراسر
 معنای رینه در و بر قسمی ندای حکمی در بسا و خوشا کمی ای بسا یعنی
 آنچه و ای خوش معنای رینه در و کامیج و عامو فتنه الحاح و مبالغه ای چون
 بر کلیمه ای الف زیاده ایدر بر بسا حرف اخیر ماقبله و بکرینی کلیمه
 اخرینه زیاده قبل از ابو مصرعه اوله دخی کمی مصرع کم شود از جهان
 نام سفر مال مصرع جهان سفر ای بالکلیمه بالسون و یک اولور
 بنما فعل امر مفر و مخاطب کو ستر و یکدر معنای ترکیب اولکسی فاصله
 صغری در فاصله صغری اول بر کلمه در که اوج متحرک و بر ساکن اوزره
 مشتمل اوله یعنی درت حرف را و جی متابع متحرک در مابعد رنده اولان
 حرف ساکن در صنما لفظی مشکوکه صا و نون و بیسم متحرک در اخر رنده
 اولان الف ساکن در بنما دخی صنما کمی در

دیوانچه حضرت

بسم الله الرحمن الرحيم
 ای باعث ایجاد نظام دوسرا مخلوق شک ناکه جده شبا
 دوشنمه عجبی خاکه ذبده اوکیم
 تابع اوله هر کار ده چون بسکا
 ای فانی اولان حضرت خفه محبوب حسنگدن اولور مهر منور محبوب
 نعل اوله سزا بر افکده بروی حور
 در کاکه شبهر ملائک جارب
 ای مبدع عالم سبب موجودات وی صاحب اخلاق حسن عالیه
 فادرمی اوله نوع بشر مدحک
 وصفکده نزول بدی خو کیم اپات
 ایجاد جنازه خلقکدر باعث او خاله بزی غنا بکدر باعث

ای شاه رسل کثر نه جو مرک
 اب ارزوی شفا عکدر باعث
 ای مفتخرا نبیا و صاحب معراج سلطان و کدادر که که مهب محتاج
 دوشنمه نول روی زمینه سایه کن
 عرش بندی آتی عزت ابد پشته تاج
 نجس نعت شریف اسعد افندی
 زب صماخ جنا و دل بیت بو بختی ابد کن ص دین پر خواب غفلتی
 صرف انما ارزوی له وقت فرضی ای دل هوا به و برده بر نقد غنیتی
 ابد خرد کال زبیلای همتی
 اقبال جاه و دولت در ابد اوله شاد بهم عقاب شدت فردایی ابد باد
 ناکه سرور و دلی دنیا ایسه مراد ای چشم جان و دوشنمه نخل و انجم
 سبیل ابد جوش جوی شریک ندانم
 کند کن معاصی فیکدک نجی خطا ابد کن هوای نفس اماره فانی هبا
 ترک ابد بعد ازین نیجه بر بو اوسر لا زیب آوریت بر بزی جان مینوا
 کوشش روز حلقه منکوش طاعن
 اولدک غربتی بحر خطا ای دل الالان سعی است خلاصه حل مقصود ایتان
 قبل کشنی ملائکه اخلاصی ابدان با نسیم آه دل ابد بر تو وزان

موج آوراید جوشش بای فکرتی

صفت اگر چه رحمتی بجه عطاسی بول اما که طولدی جیش معاصیل صانع و صول

زینهار اوتمه خوفی خطر ناکدربوبول ای دل بر چه سر بکین تفکر اول

بوشیده ابله جسمکه دلق ملامتی

باد اید سبانی اندو بکین اولوب بالوار خدایه در دایله زار و جزین اولوب

هر اول جهاندن در حق یقین اولوب ترک اید قبل و قال فنادن امین اولوب

آینه شنی کار هوا و خطبنتی

غفلتد بونجه صبح و مسا اولدیم عمر عزیز کجدی ایا اولدی اکیتم

ای دل ایشک میبشده هوا اولدیم کارک جهانده خطا اولدی اکیتم

یوحنی اید گل کنایه کن حدوغابتی

بردم کلور که اولد عیوب نهان عیان رسوا اولور سک ای دل بجایه انا

اول و زهولن کی اید و یاقین فغان اولد مکه جیش جرم عصا خطا کر

لبریز اید بنجه دامن دشت قیامتی

ای دل اکت اولن مانیکه حالک بنجا اولوب التمه بار معصیتک نانوان اولوب

روز جزا پیشدو عاصیا اولوب پیش جناب حق نه بوزلرون اولوب

امید اید رسک اولمغه شایا رحمتی

اوقانک ابدی جمله معاصی اید کدز طولدی کنبه دفر اعمال سر بر

عدلی اید معاملا ایدر حق اگر حالک خراب ای دل شیدا ساکار

اول شاه انبیاک اولد لطف شفقتی

قبل صدق اید او در که والایه النجا کیم خسته ذنوبه او در اولور

شاهنش ملاک سر خیل انبیا یعنی حبیب محترم حضرت خدا

کیم ذات پاکی عالمک عین غیابتی

اولدر او واصل در جاعل کاک اولدر اواق پسر اید کاک

اولدر او برج قره به پیر ضیا کاک اولدر او نور شمع حریم دنا کاک

نابش فروز عالمیان مهر افق

ای خاکبایی دیده حورایه توبی وی سنگ راهی کوهر جانده کرانها

اول کوهر بیکانه کنجینه عطا در کرانهایه دریای اصطفی

ورد نهال نور خدا ذات عزتی

اولدر امام جمعه ارواح انبیا هب جان و دلد اید اید که افتد

قبل سنده اثر پاکنه اولد اکت افغان اولدر او خبر بادای شهرا همتدا

کیم جمعه خلق او بولده بولور کیم

محبوبیک جناب خدای معظک خلق اید کده نور یکی سن شاه اگر کک

یو غیدی نامی لوح و قلم عرش اعظمک ای پادشاه کشور لولاک عالمک

ذات شریفک اولدی جو باد خفقتی

ای وصف ذات پاک خورشید و فی اولدی اشارت کله به بدر ایکی شوق
ذات شریفک است لولا که ماضی سنک او مقصدی کرده سیکه حق

قبلیش وجود پاکلی بر نور رحمتی

سنک جیب حضرت حق سید الهی خلق اولدی نام پاکلی ایچون خوارده
ای کشور سانه سلطان انبیا زیب بنان رفعت انیمش شک خدا
عزاید فص نور کین بنونی

ای آفتاب تاب در مشرق کمال سبین رکابا شهب کیک سنک ایل
خلق انمدن جو عالمی حق صد هزار قیلدی وجود پاکلی بعثده خوالجل
هم ابتدای جسد رسل هم نهایی

رنگ اینده شک چین نور و شک خاکله پروین خوشه باغ رفیعکده تاگله
پروانه مهر و ماه رخ تابناکله طبع سخن شناسه نف پاکله
صرف ایدر کین از دل جان نقد طاعتی

ای مغرور عالم ایاسید البشر کلیمنج باب رفعتک شمس ایدر
ای کلین ریاض نبوده وزوز نالک اولدی کلشن مدحکده بر سر
کلک هزار بوغزل پر جاعتی

پا بوسک اید بولدی افلاک فقی بست اینده فامک نوله طوبای جنتی
ورده شنه و بر دی شک شرم خجلی زلف عبیر طینتک شمش و نکمتی

و بر دی مشام عالم طیب طراوتی

بهاریه برای سلطان محمود خان

دم نور و زار سده کلشنه فصل بهارک بنه آثار فیض قیامت خا اسکار اولدک
ایدوب نشر نما از پاکلزاره هم فیض اجدی غنچه رشوقید جوار سیر اولدک
کشاده اولدی خاطر لر قدم نو بهارک ایدنجه خنک کلد میل شوریده زار اولدک
بهار اینده چمنده کویا بر زم خرم تریب بنه زربن قدح و سنده جام زر کار اولدک
صراحی و شرع زلدی لاله صحنی چمنزاره نمناش ایدوب بو بر می دلشده وار اولدک
کوز آجده خاودن کر صالردی سحره اوبانده نخت عاشق موم ذوق کنا اولدک
اولنجه نفحه باد بهار اید چمن اجسا بو کونه بر غزلده نخل ضایه مسوه وار اولدک
عذار الکل از خط مسکین اسکار اولدک کوز لر صاند بکریم نشه غنچه سار اولدی
کوز و اول نخل باغ عشوه نک رو غزلکن دکلد زلال بر برد و کوب کل شمر سار اولدک
نه ممکن پنج عشق و مجتهدن اولازاد بنه مرغ دلم بر چشمی شهبازه شکار اولدک
پیام زلف و خد بد صبا وار و فچ کلزاره اولوب سنین بشار لاله کل داغدار اولدک
الوج ر خطده بوسه لاله می نوک نهال کلشن اید بر برک و بار اولدک
عجب کلک سخور کا نمیدر در باید زلم که وصف شاه عالمده در و کوه سار اولدک

شیشه رمان صط محمودی کرم پیرا

چنان شوک و شانه صاحب فار اولدک

اوسط معظم شهر بارهفت کشور بکم
این فغفور خان بنده کاندن شمار اولی
بنجه تشبیه اولور اسکندر و ایدارانی
که در بان در کی جسد و سفید بار اولی
زمین آسمان صالک پر نو بنزدانی
سپهر لوت و افلاک مه نایب اولی
همه با یسوی خوش اقبال بخونه هر کونه
کلوب خوشید و کاینده و فرس کندان اولی
اولور شود لدر و زکار کرم و بر دین
کستان جهان رحمی نخل سایه دار اولی
اولوب صحرا و حفظی کلبه لطف
کنام شیر آهواره جای فرار اولی

بفرقت عاییده لطیف سخن اینجه

که اوصافی انک بجه و بابا و شمار اولی

همیشه دایم این شوکت و اجلا ابلی
وجودی باج و نجه تا بمختره افغان اولی

ابو کشتن ای سلطنده کل کبی خندان

دیند کجشنا کجی زان نو بهار اولی

قصیده برای حکیم باشی زاده علی بابا

مژده ای دل بی بخش صد جو اندر کن
اصف دوران علی پاشای بی بند کن

مژده ای مهر و زارن مژده ای صدر ببع
مسند والایه چو نور جو راند کن

مژده نشرفنی کوشن اینجه کندی غم
خاطره شمد کمر و خرق فراواند کن

صد اعظم داور اکرم خد بو محترم
کار فرمای نظام ملک عثمان کن

پرنوان از اولده دهره فروغ لقا
نشر انوار بیو خوشید رخسار کن

افغان

افغانی رفیه دیوانه ای سلطنت
بابه عز و سعادت رفعت و شاندر کن
زیور افزای صدا و اصفا صمیمه
ذات باکی نجه اصف و براند کن
جعفر حاتم منش حضور جدر منقبت
قلبه جود و سماعت لطف و حسا کن
حسن بیزده دهنه ارسطوی جهان
رای جبرئیل از افلاطون بواند کن
اصف عالم هم نام باکی در نضی
نات صدره و دستور جهاندر کن
ذات باکی مفرد مجموع رشده و سداد
منتخب بر مطیع غای جو اندر کن
معرفت کسره خد بوا اهل پروگنده
قدر دان ربه ارباب عرفاندر کن
اولدی هرند بیز رفیده و موافق
هرنه کاره پاشه نوبنی براند کن
شوق اوصاف اول صدر کلام بر کن
خاطره بو مطیع باکینه عنواندر کن
بارون غباره لب لطف فراواند کن
حصه عشاقه اینجه در دهر اندر کن
خنده غنچه حواد و نطقی ختام او
قبض کفزار لبیدن مرده به جاندر کن
بیخ غره ک باو ابد و عشاق شیدا کو
آرزوی هم ابد به سینه عرابندر کن
ملک جین و خطا دمی کذا کن ای صبا
بیم شام جاز بونی لف جاندر کن
بیل آب باشد افغانه غنچه نوله
سیر کلزاره بنه اول در خنداندر کن

اصفا صافی دلا دستور عالی مسدا

شوق نشر نفی کله صدر و زو نوبندر کن

ذات باکله سنگ ای داور کج زنده
صدر جو انخانه اجلا عنواندر کن

کوشاید به نشتی آناه استفا که پاکه رومال اول غرت و شاد کلز
عالم فیض نشت شوبه ساری اولدکم هر دمن صد هزاران شکر بر داند
ایتمه اطناب سخن فطنت رعایا پاککم دست آجوب آینه بصف صف شاد

ایله صد زنده دایم حق بنده کجه دایم

بالا ماه به خورشید خشت نکلن

عبدیه برای صدر اعظم مصطفی پاشا

ایستو عالی نفقت عبدک سعید ولسون شب روزک همیشه شکر بخش قد عبد ولسون
اولو اوقاشک آناه صد دی و ماد طبع صافک مظهر شوق عبد ولسون
سن اول حسنو اکرم صدر اعظم سکه لایقه نظام الملک و اصف بنم خاصکه عبد
نزد معین و خاتم مجلس الطافی و جودکیز ایله و نعیم ابن مکارم مستفید ولسون
اولوب خسوده خلق جهان همواره در کاک غبار سنک سر چشم امید ولسون
اولیدی زنده رستود برادر یک ایستو اولور صد اعظم بوجیه شورشید ولسون
اولوب دایم همایونک اوج سعاده ظلال رائق فرق نام اوزره مدید ولسون
وکلن بل ادای صفتان پاک اسر زبانه کلک شاعر حشره وک و نشید

دعا کو هر بر بن نظم ایله فطنت سکه اصف

اولوب مقبول حق آویزه عرش مجید

ایله دایم خداوند مردم دانه و شک مسرله اولوب همدم کدورت و شک ولسون

خطار

خطارون ایله محفوظ بار صد و الاده اولوب عمرک فزون اقبال اجمالک نبد
عموم اوزن بودر انجمن عامر هر صده همیشه مظهر توفیق اولو بجنی سجد ولسون
اولوب همواره شیرین کام شهید طبعک

مسرله فرحد هر کونک بر در عید ولسون

ناینج جلوس همایون

هزاران شکر بجد صد هزاران جد بیغایه ستر مظهر اولدی کائنات الطاف مولا
هزاران نوره لرافقه کیم کندی ظلام فروغ مهشادی صالدر نوروی نیایه
نهایت بولدی بایم غم و اندوه دهر بهجد الله ایشک بولدی بر فرف فرحایه
سبک منقبت بر شاه دین شک و بیل شرف بولدی خلاف مسند صد مولا

جناب حضرت عبد المجید ابن احمد خان

جلوس سبک جلان جاه ایله تخت مولا

اوشا ایشاه که چون بنیکیم اولفده بخت فروغ مهج را بانی مهر عالم آرایه
اوسطی مقلان منکم تخم جم لایق اولور ستم قصر جلانده پشین پایه
شهنشاه مظهر پادشاه منقش کسور کیم هر تیغ قدری منت فتن قبل عدایه
نگاه سطونی لر زش فتن سام در بانه شکوه و شوکتی جبر نفرا شوکت و دارایه
بافنده و نمودر هر کمده شاد نصرت مشایه روشنی بقی مرآت مجلایه
زین و آسمان صیبت کلبانک نایب دعا سی فرض فتن ساکنان بر بولایه

آلای که هر ذات عجب بونی اول مردم
سر بر سطنده افشاند قباله پیرایه
بود از بسد زحق ملک سور و ملک جلد
بنسب ابدیه شجره بنی اول شاه دانایه
و نفع نفع نصرت هر دم د کام و سوز
غم و اندوه بد مفور اول خصم فردایه
ایده هم کشور اسلام جلد کافران
بود صبح و سار و زبان اعلایه
خدا نخواست و انم ایده عدل داد نفعند
دوره احسان و نسته خلق دنیا
سختی بجا عالم دوشد بر لب نیک نایه
شیر خورشید و لایق کوشن و لایق نایه
النج حنه بنده شوق کک کبر باری
موفق اولدی طبع فطنتا بر بیت غرایه
حساب بندم خود ساحت نایه نام و
جلوس بنیت مانوس شاه کشور آرایه

شهنشاه زمان عبد المجید خانک سعادت
ایده کور و کجوس جلد اوله باری تعالی

نایه پنج جوس برای سطان مصطفی خان

فره لر کیم اولدی برج سطنده زو
مهر کور و عدالت یعنی سطان مصطفی
جلبیدن مشتاق ابدی عالم جمال پاک
صحت اجوب درگاه بارید ابدی دعا
حمدند ابدی مولی دعا و سنجاب
فقدی نو طلعتی چشم جهانی روشنا
اولد و لک کل کبی خسته ان عجیب شوق
کندی و نیت من و غم کندی ایام صفا
نخت و لایق بنده جلوس اقبال
شوق شرفید بعد ابدیه جهان سربا

جکدی طغرای شرفین زر قلند آفتاب

مصطفی

مصطفی خان ابن احمد المظفر دانا

کوهر کان خلاف در بحر معدن
شاه ذبت سیمین شفت ظل خدا
شعد اورا کند پروانه در نور خود
در که اجلانه کلیم خورشید سما
محرم سحر عین سید رای زربین
بنده در کا بهد وجود و کرم لطف عطا
کادی مثل جهان کور مدی چشم نلک
بود سلسله سکنه شون کوشن
بعد ازین ابدی عای و لایق اعلای
قبل و حبک و کل صفت بون فطنتا
ایله باری سر بر سطنده مستدام
سایه عدلنده عالم ایده رفیع صفا

نایه شبر ایوب با نیت و بدی نایه

دوق اورنگ عالی ولدی سطان

نایه پنج و کبر برای جوس هما نیش

لطف عطا میسان دنیا بنده خدا
اولدی کام و شاد و ابدی و دودن
شاد و لسنوی عالم اولدی خدیو اعظم
خان مصطفی اکرم شاه عدل این
کوشن ابدی که نامن بولدی جهان کامن
هبت خلق صبح و شام بنده عجبین
اولسون هریش ای ناخسته جایگاه
افان آلای ابد این آیین

فخر اینکه ز منت و ابدی نیت و نیت

نایه پنج اولدی فطنت جوهر اعظم

نایه پنج جامع هما بون

نشان عالم مصطفی خان این حمد خا
 امام حسین ظل جناب کبریا در بو
 جهانک شهسروی است در کاهید
 سراسر هیچ گونه نه فرمانروا در بو
 عجیبی تابع فرمانی دولت جداران است
 کرده صفشان جهان منقاد و
 نوله زانید بولست بخت نصرت
 نظیری کلین بر کوه عالم در بو
 نشان ادا و در و لا سینه و
 پرستگاه عالم قبل اهل رجا در بو
 مطیع عالم این نشان و نشان خدای
 مطیع شرح غرای رسول مجب در بو
 جویسند بری و فانی خبره صراحت
 کال صدق و بخت محض باید خدا در بو
 بنجه والا اثر ابدی عالمه از جمله
 نر جامع بود روحانیت عالم نون
 زای نور مجسم سبح کاه اهل طاعت
 اولور سیه بت معموره نظیر الحق نرادر بو
 لوجه الله بوجه جامع والا بنا فلقی
 خصوص و زین حدیث من یا یافدا در بو
 خدایه جهانک ساین مهد و دایده ام
 بنون خلق جهان خبر اید ز بر و عا در بو

کورن بوضوح فطنان ناری سوبل

مقلی جامع عنای سلطان مصطفی

نارنج سبیل برای سلطان مصطفی

منبع جود و هم شوکتو سلطان مصطفی
 آبروی سلطنت شانه در بانو
 اول خداوند جلیل است که دان پاکینه
 منقر عثمانیان انجمن خدای لایزال

شاه

شاه کند چشم کیم در که والا سینه
 اوله رحمتید و افرید و عجبی و بهال
 پرده کلکو بندر باب رفیعده شفق
 دست اجلانده کرجو ز اسمانی
 کاشن بیک طراوت و بر دی جود و رفیع
 ایندی اروا و هر اول اوارمذ و خفا
 افضل الاعمال سنی الما بوردی جبه
 قیدی مضمون حدیث مصطفی امتثال
 فی سبیل الله جرای ابدی ما حبش
 بایدی و لگو سبیلی اوله فرخند فال
 حکمی جاری اوله هفت اقدیمه یارب خیرک
 حفظ ابدی ان کرکارین خط و خط الجلال
 از بر ابد صوب کبی هر دم دعای اولن
 فطنا وصف ما بونی انک امر محال

هشدهی بر ناریچ انرا بابت عطاش

نوبیل مصطفی خانه کل ایچ اب لال

نارنج ولادت مبه الله سلطان

شاه دیشان خدیو حوران
 یعنی همام رسول رحمان
 مصطفی خانه اولش ذاتی
 منظر لطف خدای منان
 منقر پادشهان اسلاف
 شرف و اال عثمان
 اوله لی رونق نخت و انت
 بولدی عهدنده جهان امن و امان
 ز بر چشمنده بنون روی زین
 زار و امر به شاهان جهان
 رابنه رای کند رفیقون
 عفتنه عقل فدا طون جبر
 ذره در شانه نسبت خوشید
 فطره جودی بانده عمان

بر یکی بنده در برینه سبدر در جود و نوح عطا و احسان
 خاک نامنی طی ابدی به یاد و کلمه کرم بر یکسان
 کلمه دهره نظیری هرگز کور مدی مثلنی چشم و احسان
 عهد بیک هر کوفی عید و نوروز شبی همزبانه قدر رمضان
 زاننی لطفه شایسته کور و ابندی الله تعالی احسان
 ویردی بر دختر سعد خرم رنگ ابد حشمت مهر خشان
 مبهوه نخل با ضرورت غنچه با غنچه شوکت و شان
 مقدمی قیدی جهانی جنت اولدی بو شوقید عالم شان
 اولدی گنم کدر عالم دن قیمت کوه شادی از ان
 دوش دلا لده کالای فرح شوق و شاد وید را و لایز و کان
 کور مدی بوید و دنیا عظیم کرچه جوق جوقی بوج و کردان
 سیر بچون زینت شهر ابدی ترک ابد و بختی کلمه ضوآن
 خاتم فالدی خاطر لرحه کل کبی اولدی کو کلمه خندان
 اول غنائکس برای خار کان سازه و صفیه بوقدر با بان
 کور دعوتی ابد تنظیم کاوله آو بره عرش رحمان
 تخت جلنده سعادت خدا کندونی پیرا بختی جوان
 بچه شهزاده لرحانی ابد شاد و این حمد بی رب نشان

نقش

فطنتا کوشش ابد بیک میلادین
 فکر نارنج خوشبختی خاد همان
 روشدی با حرف منقظ نارنج ابکی مصرعی بو بیک اولان
 حمد اول صلب شهنش مبدن
 کلمه دهره بنه الله سلطان
 تاریخ ولادت شهزاده سلطان سلیم
 شهنشاه جهان شوکت و سلطان مصطفی ابن دایم سر بر سطنده خن سعادت
 خد بودا و کس پادشاه انفت کشوریم اکاشاک عالم کبشان ابد اعانت
 اولدن بورخت هما بوجها نای نظ من بولدی عالم حکم قانون سر اعانت
 ابد و مبدن و جبران رسطود و فل طونی بوزیرای ابد بید بر ابد رشد و کسان
 او شردی جهان نامنی جعفر له نازک سمانده کر مد شفقت و عفو و مردود
 جهانک کون عید و شین قد را بولدی الحی زمانه لنده شاد و در عالم مترند
 فرح لبر ز ابد و نبائی و لدا غم نابود محصل فالدی اصلا جهانک فرنی جند
 بچه شاد اولسون عالم که شایسته چران وجود کلمه بر شهزاده سی برن سعادت
 اولوب کلمه همچون گلشنه کشوریم ز منان فصلنی نیک ابدی لطافت
 طوع و نحر و لادن مثال مهر عالیا فروغ حسنی و شین ابدی نانی بجمده
 ادای صفت شایسته عالم فنده سن فنده

تذکرہ

۵۷۲۱

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

84101055

پیشتر از آنکه در این کتاب به بحث بپردازیم

۷۷۵ ۵۸۸ ۲۳۸۸

همان فطنت و عای و لکن قبل صدق نمند
 خدا حفظ ابد و نبات ابرو و خنجر خطار و
 اول ناختر زینت و الا عز و شوکت
 او نور و بین شاه جهانی حضرت باری
 معراج ابد اقبال و اجمال و سعادت
 کلوب با فیض الهام و کد طبع مصحح نایب

جهان مملکتی شهادت سلیم احوال و غزل

نایب و لا و ت شهادت سلیم محمد

شهنشاه سلیم سلطنت اسکندر ثانی
 سزاد از اول و سرور که احوال و دربان
 سر بر دای شوکت اقبال و شرق و
 به برج سعادت و ظل حق شانه و حور
 جناب مصطفی خان ابن احمد خاکی که انیم
 غبار و در کهن حق نو بای و بد و شان

او سلطان کریم و دم لطف و عطا
 کدای کمر برانسان و لکن چشید
 در نیت ریزه چین مطیع انعام و خاف
 جهان آینه و در عهد شرفیده و توله
 زمان و لکن رنگ آور ایم نوش و
 سرور شوق و خلق جهان خرم و خدا
 بوی فرخنده و در کیم جهان و نام و
 بنجه شاه و اول و عا که سلطان جهان
 خدای لم بزل بر هزار ابدی حسان
 زهی شهادت و عا که خورشید خرم
 نر با اول که آفریده که هزاره شایان
 طلوع آینه که برج سلطنت و آفتاب
 فروغ طلعتی روی جهانی ابدی تابان

بجفردی

بجفردی ساحل اقبال جو کیم بود و یک
 نول کا نوله اوله غبطه فرما موم
 بود شام و حلاصه و مردم دعا کیم
 اوله دایم همان شهادت کا بنده و
 اوله ناختر باقی تخت و لنده سعادت
 مصو ابدی و خط و لکن و بنجه خست و
 او در شاهو که کوش بد و کوزه نشین
 بنون و فید و و نیک و نیک و سنجان

و بدی فطنت کینه جوهری و غلبه نایب

قدم با صد سرای و هر و غلبه محمد

نایب و وزارت و غلبه محمد پاشا

شاه شایان جهان حضرت عثمان
 دولتی ابد افروز و جناب مولا
 مهر و ج عظمت و تبرج شوکت
 روز و سلطنت و ایش و دنیا
 مالک بحر و بر اول شاه سلیمان
 فیدی بر اصف و دین و موفی مولا
 بنجه آصف که معدن فضل و عز
 بنجه آصف در یک و محیط معنا

راغب جو و و کرم طالب الطاف و هم

صاحب سیف و قلم صدر مکارم پیرا

حسن و بر ابد مقبول خدیو عالم
 علم و فضل ابد محمود و کرام و
 فخر رازی بر اول و رابه و فخر و غر
 اوله شاکر و دین کمالی و رضا
 دانک عنصر بر حلم و جانم و خود
 طبع کینه و دیرینه سید و زکا
 بوبل و سطوی مان بوبل نظام المکی
 ملک و و نه اسکندر و خدیو عطا

وصفی قایل کل ای خایه نیز خاتم اول
بعد ازین صدق و خصلت همان ایله دعا
ایم همون خدا کو هر ذات پاکن نام بگواید پیرایه مهر و آلا
مهرایه کرم اولنجه و بدی فطنت ناینج

رونق صدر حبیب اولدی محمد پاش

ناینج دولت شهرزاده سلطان

شهنش جهان سلطان بنش از دور
جناب خضر سلطان حمید خان همایه
شه ذیشان سلیمان منقبت سلطان نفیسم
در دولت ثانی منی خاقان و در آیه
سفال کهنه در نایج فرید و نایج قدیده
سرای شوکتنده زبیه که چون شبنم
بنه باری تعالی انبیدی بر جبر الخلف
خداوند جهان اول پادشاه معدت رایه
جهان کندی بر شهنزاده پاکیزه کو بهر کم
منزلت و برکات و جوده های اعلی و ادبایه
نه شهنزاده سعادت معنده کو هر منند
محیط سلطنته بر در پاک کرانمایه
نه شهنزاده مروج سپهر دولت و اجل
فروع حسنی پر نونخش مهر عالم آرایه
نه شهنزاده کل کلزار شوکتیم ظهور یه
که دوزخی خامه کو با خدی نبی فرمایه
همیشه ای شو شهنزادگان بنده خدا و اتم
بود هر دم دعا و خضر باری تعالی

دیدم ناینجی بو مصرع زیبا فطنت

شرفه مجد ابد سلطان سلیمان کدر زبانه

ناینج صدریه برای مصطفی پاش

خدیو

خدیو بنده پرورد مصطفی خان کینکه
هزینده منظر نوبت زب سنعا اولک
شهنش و معظم جد بجد خاقان اعظم کیم
نگاره و نشان ابد منشا شاهان جهان اولک
عبارتسانی نو بنای و بدنه شان
کینه شک رانی ببنای خردان اولک
نه کندی عالم بر بوبله سلطان کند شان
نه بر شاک زبری بوبله سطوی جهان اولک
اولنجه غایب مهر و کانت دهنه نسیم
مفادان نوادان پاکنده عیان اولک

جناب صدر اعظم مصطفی پاشای عالی

بزار اقبال ابد و اما و سلطان جهان اولی

ندای غر و سعادت انشا پادشاه بکم
اوجنور کر زبیه با به اجلان شان اولک
معلی منزلت صدر رفیع القدر کیم کو
سر بر جاننده با به بل بر زبانه اولک
شهاب آسمان نطن بیکون عصا و کف
در دولت بنده کینه پاسبان اولدی
سوار ادهم پنهانی ان کیم رکابین
بزر جهر و افلاطون ایکی یک جو انز اولدی
دان کندی جهان مکر منده اول کر مکارک
در الطاف و بحر کو هر حرف شکان اولدی
خصوص فبده صبح و شب بر و بنایه
دعای امنداد دولتی و روز بان اولک

مجوهر حرف ابد فطنت بدی بوبله

وکیل سلطنت صدر شهنش زبانه اولک

ناینج صدارت حمزه پاش

شاه ذیشان و اورجان خدیو قدره
ظن ب سنعا کند را اعلی

یعنی سلطان مصطفی خان علی بابا کیم
 فندی کروان پنه روال بخیر قدیمی
 شک ای زب بختن شایان در
 خاک پای سر نه چشم سلطان عظم
 سالیان افنی رحت در خلق جهان
 عدلی هر دهم پیرایه بخش نظام
 شوکت و اجلا ابد اول و اور فرخنده فر
 تخت و الایختن ناخدا اولسون
 کیم مانانی ابد و ب نفوس جلاله
 اولدی مردم مظفر توفیق حی لاینام
 ابدی بر اصفی شدی و کبک سلطنت
 رای باکی جبرست افزای ارسطوی نیام
 آصف عالم صدر الصدور محترم
 نامدش غم پاک حضرت فخر الانام
 صدره نشر نفیده اول حسنور والا
 ابدی تحصیل الحق مروت نکنام
 مجتهد طینت پاکنده انواع علوم
 مندرج طبعه و تفسیر و ادب کلام
 خارسن ابرو شکسته بوی نفیصی
 کورسین نخود نخورین بنی انشام
 علم و حکم و فضل و شرف و وسع و ابد
 غبطه فرمای سلف مقبول سلطه انام
 نسج یکب ذات پاک بولش حاصل
 رشته احسان ابد شایزه حسن نظام
 شمسوار ادهم پهنای لطف و جو کیم
 معنی خاتم اوله شایان کابنده غلام
 در که والا شک لطف و مروت چاکری
 سفره انعامتک معانی جمده خاص و عام
 شمعی بولدی آصف الحق سلیمان
 شمعی کوروی لایق چون کریم اخلاص
 اب کور شد نواینج سلف ملک و کل
 بود جرسوره اسکا سلطان عظم
 وصفه بوق قدر یک ای خاد طنب ابد
 قبل عای اند دولتین ذیل کلام

ذکر

ذات دیشان خطار و خد محفوظ
 مسند و ولیده اتم اول نار و زقیام
 کلدی بر فرخه رشتا فطنت بدی زنجی
 حمزه بان اولد صاحب جان والا مقام

نایج فتوای ذری زاده افند

مرده لرافا کیم بر فاضل شکاک
 مسند فتوایه اولدی مایه بخش احرام
 در بحر علم و غف کور کج حکم
 زهد و تقوا علم اول صدر ممدوح الانام
 فخر رازی منقشکم مکتب افضانک
 طفل ایجه خوانی سعد و سید بونشام
 شیخ الاسلام جلاله عاقل و جود مان
 انجمن عالم دعای لیس صبح و شام
 هر امورین خضر حق خیره توفیق ایوب
 مسند دولت و اتم اول نار و زقیام

کوش ابد و نشر نفی فطنت بدی نام نایج

بمسند اولدی ستمی مصطفی انام

نایج فتوای جلی زاده افند

سایه حق ستمی فخر انام
 مایه انقی روح و دین
 مصطفی خان ابن احمد خان
 شاه دیشان خدیو روی زمین
 اوسین عصر کیم ابد
 مریکبی جسانی زیر یکین
 زیب اورنگ سلطنت اوله
 اولدی عهد ملک و ملت این
 ایسه حورین میل خواب آهو
 سر سبز برزی ابد ربالین

در جنت نایب اولش
 جم و کاس نهند و برین
 بویده شان و کوه ابد دارا
 کورمه دارانی ایدر بحین
 اوید تا آشک نرا الحق
 اوله نقیسی بویده ذات کرین
 یعنی عاصم افدکم ابد
 عقل کل در کمنده وضع جبرین
 کینج نقوا که هریشان
 بحر فضل و نهد و در ثین
 بنده کنه بی جود و دسم
 اهدم بزم خاصی رای زرین
 مکتب نصرتک سبحانی
 فخر و سید جلال سعد الدین
 رونق افزا و نینج قوا به
 بولدی فایده شان و صد کرین
 مفید به عجبی بولدی نرف
 زینج اولور مکانه کنین
 صدره شریفین ابد کوش
 دیدی خفا که نمدی بولدی بن
 باشد فطنت دعای چولنه
 سوز تمام اولجی بود آیین
 اولدی آینه حسن آجوب حاضر
 سدن المشاهد روح الامین
 این ماحضه حضرت باری
 غر و چولنه مسنده مکن
 حق موفقی ابدوب اموزن
 اوله هر کارینه ظهیر و معین
 ذات پاکن خدا خطا رود
 ایله دایما امین آیین
 حرف منقو طبعه باز و نینج
 ای مصراع کلک سحر آیین

بمن و دولت ابد بحمد الله

اولدی

اولدی عاصم افندی مفتی دین
 نایج قوای نریف زاده افدر

تعالی اندر ای جور طریز اوق خرمکیم
 مراد اهل طبعه کردش کروزه موافق
 جهان بر نوقدر فیض هایت وایند
 بود معن وایع سینه غبطه فرمای نغافدر
 مشرف بقدری بر بحر عالم صدقوالی
 وزنده برده داری بن حاجت وای نغافدر
 سر حسی نیت مشکک علامه عالم
 که طبع مشکافی و اف رز و نغافدر
 به برج سب و اف ب مطیع ایت
 در بحر نصبت کو هر کنز حقی نغافدر
 بنجه شبیه اولور فضل و کمال سید
 باننده قطره در اندر بوزر بر بحر نغافدر
 نمی فخر عالمکیم فضا فضا
 محصل بونی نظیری وای نغافدر
 خدا صد زنده ام ابد کمال
 که نظر زانی ایت س فرق خلا نغافدر

مجهر خنده نایج نرفین ویدم فطنت
 نریف زاده افندی مسند قوا به نغافدر

نایج قوای ولی الدین افندی آنا

بعد اند به فیض شیم شوق و نایب
 کلک جهان شک آور فرج و نایب
 کبد و نایب که آینه آف قدر شیدی
 جهان پر مقصود نایب بود و نایب
 زهی فرخنده دم و ف سرور و نایب
 جان جوسن ابد شیدی جهان غبطه فراد
 که بر دشت نایب مفید صد قوا نایب
 به قدر فیعی بر نوب حسن معاد

ولی الدین اندی حضرتی کم وصف کنده

کریم و کامران اطلانی انجمنی که اخور

عما و دین جوت نسبی بازوی مبت
ظهور ملک ملت مستشار کار فرما در
نقصیند فغانند بوزینه زده عقده
نوله نعلانی نانی دیند و صفا به جاد
دوانده مداد با کتب نشانی کوز
کتب فصاحت شبرازگی کسوی حور
فقه و جوفه عقل و دانشه طوط
ورعد این ابد هر حکمه این سنا در
اولنجه نابا شریف رسد فتوی
سرور و شوق نادی مل اعدا و داور
بولنج و ذات عالیه سانس به تعبیر
انی وصف این سجا با خود و صفا داد

دکدر وصفی با بعد از این شام فطنت

خلوص به دعای جوتن و در سبک ادر

خدا صد زنده نام ابد و قبل از صفی
که ذات بنظیری زیر بخش صدر لادر

بشارت برده انصاف بدی انجمنی که اند

ولی الدین اندی به زبانی فتوی

تاریخ فتوی شریف اندی

سمی فخر عالم شریف اندی کم بغیر اعل
نشر اولدی انکه مسند فتوی مبارک ابد
جنا جو و کرم انجمنی که سبزه
دینور نیز خزان عالم معنی سانسیده
بکار کو هر شهوار کار لطف عطا نظر بوق
محیط علم و فطنت دریم فتوی اودان بهیا

بقره

فقد سعادتمند و جوتن افروزی صفای طرب
موبد ابدیه صدر زده خضر مولا بود در دنیا

و بدیم دعای فطنت بود به تاریخ و خرد و عجم

شرف اندی بر کونی بی فتوی مولا

تاریخ فتوی مبارک از راه سجد اندی

نهنج جهان سلطنت و اور و راز
نرا ابدیه کند رساننده حسین سابی
مکارم بهیه قدرگاه سلطنت خطیم
نظیری اندی هرگز نینخت والابی
اولیند و خوانی اگر فرجه سنی طوسی
باز روی بند کاندز انک حسیه و ابی
اولور هر کاره نرفیق ربانیه مظهر
بنده سبب بودم تا به لطف حق تعالی
موفق اندی بر فتوی شیم مفتی
جنا بابر مطلق و شاه کار فرمای
سمی فخر عالم زبید رشیخ الاسلام
ضمیمه اندی ذاتی مسند فتوی
اولور دی که فضل و کانت انک
کور بدی این حجاب اول خود بومک
شفا سازدن را دستبار نطق جانجشی
نور حکمنده ساگرد بفرز این سنا بی
فلک سبیده پای مسند قدری ابرک
اکه لایق اولیکه اطلسم حج معقاب
نرا بیکه والا سنی کبر سعادتمند
بولور عز و شرف کیم ابدیه چهره سنا
نه کندی شای دنیایه کوری مسند فتوی
صحیح النسل بود عرق طاهران یکنا بی
مشرف اینجی مسند فتوی و انده
پراپندی شوق و شاد بد مشاخذ و بی
وکل قابل و نخر بر زمانک وصفی نخر
زمان خیره دکن کلک سخور زبانه طرب

فهم اول بحر فضلک نظر او صفا عجز
نه ممکن نادرانه ایامک کنجیده در پایی
اجابت بند راودی سرون ملاضر
کت دایره امان اخل صلیع دست نرسای
خط و ان بیوب خزان عالیه محفوظ
سعادته همیشه مستقوی اوله جایی
هزاران سون بد نشسته تاریخ بجز فطنت
خود بی نقطه سویدم بوبین بالایی

سعد اول آتشی سخن پاک میرزا راه
مربین ابدی صدر جلیل نقد قوی

تاریخ دیگر برای م ر ا ب

بجده الله فتوی مستقران ذریه
شرف کب ابدی بمن قدم بقضند
ستمی فخر عالم نجی میرزا زاده فدی کیم
سعد اولدی شیخ مستندی نام بندید
او کبریز مان کل کیم مستندی
مبایات ابدی بسته فانی ارج بندید

دیدی فطنت کن کوثر ابدی نشسته بقی تاریخ

مربین ولدی فتوا نجی میرزا راه فدی

تاریخ صدرت روم برای میرزا راه افدی

حمد قدسند روم و بروی بر فضل بکار شرف

او بدیه فاضل که سجد و سجده اتی ترجیح ابد روی کور سلف

یعنی مخدوم میرزا راه

بوید اولسون اولور خیر خلف

مکر

مالک کنز جو هر انصال
اکه مفتاح هر فنون در کف
نور نقوابه جبهه سی مطلع
در عرفانه ذات باکی صدف
عرواح جلال دولت و اقبال
بیشکامند بنده در صدف
فطنتا قبل دعای دولتی

وامن وصفه ابر شرف

طول عسریه خواجه محمد
سایه عدلی طرف طرف
کلدی بریت ساده حقیقه
نصبی تاریخی برای تحف

مژده سید سعید افندی ابد

سند صدر روم بولدی تر

تاریخ صدرت روم

جهان کرم کافضیت فخرم تمت
مجهت جود و زلف صدر والا کرم پیر

جناب حضرت صاحب افندی زاکیم اولد
کمال علم و فضل و زهد و عین و بهین

هم سر محبت خنده مفضل اهدم درین
کرم باب فغن کینه جا کر بر پا

ستمی فخر عالم او صدر معد لکارک
شرف و ابد الحق و دینا

سرور و شوق ابدی عید و شنه عالم
نکر زله ایلچیه مستند روم شرف

خط لرون همیشه حفظ ابدی و کیم
خدا عین فتنه و اقبال انیسو کونیه

بشارت برله انف و کیم بوبین باکم
خود جود برسی فطنتا تاریخی حقیقت

به صاحب آفتی زاده مجد و جلالت
شرف بقدی صدری و مسعودیه مولی

نارنج صدارت دوم برای میز زاده افست نان

تعالی الله رهی بیغام تا دیکم ظهور زنده
کبد و اندوه و غم کلدی شرف قبل نام
نه بیغام و حین که مضمونید و لغده
زمانه خنک آور صد هزار ابا عجمه
جهانی ابدی لبریز از به نسویش یکم
محصل قالدی غم خاطر اعلی و ناچ

به شریف ابدی سندروی معاود

سمی فخر عالم نجل پاک میز زاده

نه صدر مخم مهر سپر فضل و عرفانیم
عبدی ذات عالی فی بوفد و اردنه
معلم فخر و سعد کسبده علم و فضیله
مربی با بزر بد و ادب و زهد و تقوا
کمال عدل و شرف و صد مصلحت کار
دوام فصدی شرح حمد فخری ابراه
او دین نام های غرور و استقامت
سعاد و نجات قدرنده کی طاق مقاد
او درگاه بنده بر ابدی فادان
بیان اوله جاریه اوله شهر عفا
یکی فخر مقدم کسبده سندرود
نظیر بر کرمش بر دم زمانه صدر و ابرام

دکدر و صفی قابل بعد از این اخلاص و فطنت

دعای دولتین صبح و ضم ابراه

اولوب توفیق مظهر بر آموزنده معاود
اوله محفوظه عن حضرت باری تعالی

دیدی انقب بود الا مصغی شرف نارنج
او چندی کره کلدی صدری و میز زاده

نارنج صدر ناما طول برای اسعد افست

صاحب فضل و دانش و عرفان
مالک کو هر خوان این راز
بحر عرفان لؤلؤشوار
کنه مغف کو هر مناز
آسمان کمال خوشبید
اوج انصاف ده هما پرواز

یعنی اسعد افست یکیم لایق

اول نور سه نه مرتبه اعزاز

علم و عرفی نه فرید العصر
هر هنر و ستم و دمناز
ادبم قدر و شانه تابان
اطلس جرج اولوسه بای انداز
اوله مبادار برج شرف
انا طولی به اولدی بر شاد
شادی اول صدر انسابه
نوله نه طاق جو خواجه ناز
جوق کل هرند کلو و صفایتم
که کلور متلی انک عالمه آاز
اسب خانه نه باین بوله مرز
دشت و صفین ابلیس و ناز

سوزنی ختم اب و عابد فطنت

یکم بود در عادت سخن پرواز

حق موفق ابدوب آموزنده
عز و اولنده و بره عمر و راز

کدی بر بیت ابد و بدنی نایب

مژده اسعد افندی عزاید

انا طول صدر بن ابدی حیدر

نایب صدارت انا طولی

فرید و هر محمد شریف انبیکم

او کسوار فضایی علو کیم اولم

او خنون جهان کیم نکلج ابد

او ذات محمد مک این حاجت ابد

فروع دانشی بنده ذوق و خرد

مدا و باکی کلنتان فضا و این

چه خواند نشسته سبیل خان

طبیعت و انگ مندرج ذوق و خرد

صفای طبعی عروسانه نظمی آینه

سواد خانه سی کسوی است در عین

تغییر و تنوعی غیر دون به عاجز

دعای دولتی ابدی صمیم القلب

ابد و موقوف خط و دین و جود و دین

اولاد

او ذات پاک فضا و سعاد ابد

خود ساد سی کدی مصرع نایب

مبارک ابدی اجل ابد سعاد ابد

شرف افندی به صدر انا طولی بی خدا

نایب و نایب محمد صالح افندی

صد بارک ابد کیم جهان کورس کل و بیک

حق که با کبره محل طرح لطیفی بی بدل

بویست باک لنتین و زو و معر و منیر

بولش و سمد و بربنده و نایب

بوجا و فیض و ابد و عجمی و لیسند

وصفده و عاجز و رقم علم و فضا و علم

اولاد باک محرم همانم فخر ابد

سلطان فیم کال خدا میدرج و جبار

اولاد باک کره و واجب و عا هر آوه

با و کدر بول و بولیه برک نهالی صولیه

بریت و الای جدید با نسبت اوله بعد

اولدی بوجا و لنتین با نده و قص نمکین

اولاد

برجسین ز دی طافه منقوطه ناریخی
اولدی بود نسیه عالی عجبی صفا

نارنج سعادتمانه میرزا زاده افند

جناب فضل نقوی شیم علامه عالم شریف نقیبات ذات والای بلند
کرمین صدر عابدی میرزا زاده افندیکم
او در بنج سعد برج لوتو باهر السعد

او نخر بر ز ما کنیم فخر و سعید و اکمل سبغون دشت کمالند اولو تعداد
اگر تصف نعال مجتبی نسله بر لبه اولوری میرصدک نام شریفی مردود
مفوض قد بقندن کارینی نقد بر زاده عطا آید کریم لم بزل بریت نو بنیاد
زای و نسری بی بدل جای نش و نوا کالور طرح لطیف سیرینه فرم و نشاد
بود نسیه بی حق بمن اید معمور و بوب در والاسی و لوتو طنجای بنده و نوا
قبله هموات دتم صاحب صدر سعادت خط لوتو مصو انیسو جوین جی بی انداد
سین قد اید بقان اجل ان اید و افونو و بره هر روز به مولی فرجه رونق عباد
برای تهیت ان صند خانه کی فطنت مجو هر حرف اید بر بنه قبل نارنجی انتاد

نقیب مره ساد و نخل میرزا زاده
نه بالا منزل آدی عز و نعلیم کباد

نارنج جسمه میرزا زاده افند

جمله

مخط جود و همت اب روی مکن ملت جناب حضرت مفتی جوان صدر البیاه
سمی فخر عالم نخل پاک میرزا زاده کلن سما جاسر جی و لطیفه برگاه
جوار جامعه والد ذنب نک فیدی راون بواب صاف جانفرا جی بنده
بوز با چشمه پاکیزه و لجوی نوطرح شعاع مهر لوله کفر سیم اول لای ماه
خدا ذات کر مکارین خطا و ان محبوبی دزدن دایما و در دلبه قبال عز و جواد
مکافات ایوب روز جزا سنی کونوله بونک کبی نیجه خبرانه نوبین اید الله

زبان لوله سوبر فطنتا عطفانه نارنج
بود کج چشمه و ما جی باج فی سبیل الله

نارنج صفا شریف افندی

خوش پاکیزه نوطرح دل آرام زای نرهنکه ز بنده اسلوب
قباس ابر کورن طاق رفیعن با ماه نوبه خود ابروی محبوب
هوای جانفرا ی روحش دیم سید اولش صا که موهوب
بوز نسکانه رونق و برودی الحن بو وال صنفه و لجوی مرغوب
کنار زدن بو صحن و کشت نمک او نورش کویا بر دلبه خوب
نزیبا موفعت اولدی نوب بود کج صنفه بو صحن دل انوب
اوله هر دم مفر شوق و سادی بود در کاه حفن شمعی مطلوب

دعا برله دیدم نارنج فطنت

سعد اولسونه دجو صفت خوب

نایج نایجانه ولی الدین افند

برج نصیف اقب مطع هفت در وریای عفت کوه شهور کاجه

جناب معنی عالم ولی الدین افندیم

عماد دین تعبیر دین النجی افند مقصود

خداوند جلیل القدریم قبل عز وجاه در ورتما بی بند کاندن اولور معدود

همیشه دایم اولسونه عزاد صد سعادت این فرق نامه سابه لطف خد معدود

بودار علمی اجابه اولدی منظره نوبین زهی طرح بهین والا اکریم مشی مشهور

خوف دارا کتب سید بکرم طرح الجوی سزا بوجسن ابد اوله قصه خوشه محسود

و ما دم بود جرات مبرانه ابد و منظر خطا و قیاس لایتنی محفوظ ابد معدود

دیدنی نایجانی بو مصراع بالا ابد فطنت

ز اعلی اوله بود اکریم حفا اوله مسعود

نایج قصر حلیانه مسعود راه افند

فعالی اندر نایج منبذ نو قصر دارا کیم نظیرین نمیش هرگز شفا نصفا نش

ظرافت طرح مفتون از اکن سیم خیرانه اطاف حسنه عاشق زهی الجونا حفا

بوفصر پاک دلکش سیم برب زبادور فرج مضمون بد رشتا و زمین عشق و طرب

مصنوع جفت و کمال العبد طهر فکین بلور روزنی رنگ آفرین جهان آفر

بدرین

ابدندر سیر فطن ابد بوفصر کیم الجوی کنا ر بجرده جای اتمش و لیدر عفت

فراموش ابدی خسار کسوی لاری کل و سبندر نقش کورلدن سبند

بازلش جلد و حد کشت و تبار سنان صانوسیر ابدین از اکریم کونی کوبا

نظیری بوق جهانده بومضی قصر دجی مکریم کوسره عکس انک آینه دریا

زمین نشینی خوب زبا خاکی عیند بو هوا سنی و خوش دلکش ابی جانا افزا

ابدی بنیسی سعد الدین افندی به خدا اولد دایم مفر ذوق بوجای فرج پرا

دیدم بو مصراع ابد فطنت نایج انما

عجب پاکیزه طرح ولدی بوفصر دکنس

نایج و فانت

جناب فطنت افند زماشیخ بجی کیم دلی سراسر علم الله ابد مملو ابدی حفا

نما بان و لشیدی بر توانوار ذکر الله جبینت و غوث اکریم مهر بندر

اوشیخ خلوتیه مرشد کاکه خوش بشیر کمال لطف و احسان ابد بخر الخلف اعطا

مقامنده خلیفه ابدی اولان و شایان بکند و کند جهانن کینه فروشی نقد

مردان اجاسن قیوب الام فرقه دار و شوقیه تحصیل ابد فرج خد

چفتوب باجده سفا که کرد با عترت اوج روح پاک و اصل سیر منزل عبا

الوب کلک تر چمنه هزار خربنده ابد کن فکر سال حلی نایجی تنها

دیدنی بو مصراع ابد فطنت نایج

بدرین

اوله یحیی افندی بیک مفری حجت الماوی

تاریخ وفات

حیف که هست جور جلد را ببولوب فورتمدی صغیر و کبیر و کدو بای

بر نارسیده غنچه بی پرمرد ببولوب قندی فراتی دلدی ببولوب

بومصرع اولدی فوننه تاریخ میل

عبدلکیر کلشن فرجوس اولدیا

تاریخ وفات

طریق فادریشخی حجت ابدی حیف اوله مظهر و مادم حینه خونی نیک

اوقطبل عالم ابدی نیکه فرجوس نیکاه برافندی خافه بی بقاسن ملک دنیا

کلوب کلک نیکه جلد مرغ روحی نیکه اوله باغ ارمین غنچه بی نخل طوبانک

ندای ارجعی کلشن کلشن شوقیه جان نیکه فراتی بخرسم ابدی صاطرن اصل و نیک

دوشوردم بنج بر صحران فوننه تاریخ

مفری حجت الماوی اوله سید سیمک

عاشق ابد لطف ابد دلده در سکا ای شوخ ابد مرحمت افاده در سکا
 دفع خمار است از یک جاده ای کوکل بن بیدیم علاج همان باه در سکا
 اغیار اولدی نال فخر و صفا لطفی همان بر نگه در سکا
 کرد اب غم فانی قدم دل ناز دائم کن ر و صلی نده در سکا
 فطنت نه دکل اوله سببان و سنگ
 ای شوخ ابد مرحمت افاده در سکا

ظا بر عشق فایده اولمزه جانده استنا غم دکل هر دم خیالی دلده پنهان استنا
 هست بی صبر و یک ابد ایند وایک سینه مجنون ابد اولمزه کربان استنا
 ابد اصل جواب تلخ و شیرین امتزاج بر بریده اولمزه زاده و زندان استنا
 جسم کو با یک رموزین فهم ابدی معنی بیگانه بر طبع سخندان استنا
 لطف حقندن زاده زانی نومید ابد مظفر غفران اولور البته عصیان استنا

اندر

اندر الف بزرگ نبر زله اولون
 فطنتا دلده یک چشم جان استنا
 نگاه مرحمت قبل عاشق بیمار کجنا لبکدن جان بغشده ناز ابد کفاره کجنا
 خجما اولمزه کوبه زلفک خنده کجنا دو کو خجنا یک کاکل کجنا کجنا
 بجا اطف و فک بر اولمزه کجنا ابد و کجنا کجنا کجنا کجنا
 بوکله دایما کت و ملن سر عروشه محمد و فانت ابد ناز کجنا
 خراب ابد جهانی سر سبز و فنه کرم قبل بر نه خست غمزه کجنا
 زخم اطفیب عاشق فطنتا
 دن بهر نه لطف ابد قبل بر چاره کجنا

حرف اب
 باغ کلدن شک سیر برین اولدی کاکل شک سیر برین اولدی
 برنگه نازده شایان اولدی یا نیم سینه مزاجا کجنا نبر مزگان اولدی
 عارض الک شک ای غمزه بند خیال خانه خاطر بند رنگ کجنا اولدی
 جاشنی بخش اولدی اول کجنا ساعری عکس لعل کجنا اولدی
 فطنت اول سیرین من لطف کجنا
 فیض کفاره ابد عالم شکر کجنا
 حرف الف

و بر رونق عذار با خط مسکن است طراوت بخش اولو گلزاره بر نو بهار است
 طالع با همان غنچه سراج باری را اولو اول فبا و ج نخوت در کن رایت
 تو کل با دین قبل کشا فک اخصه اسر بجا ملده بر س عدد روزگار است
 دم خطک بوس لعلک منتمی و آرجا اولو نخوت می نایب فصل بهار است

نزد فطنت مذکور جوین افزای جان
 و بخش واری سکا در دور و نیک بود و آواز

پر شوق طرب بزم دلارای فغنت بونی در دس راه خمرای فغنت
 پزیره ابد با و ف غنچه کامی آسوه خزان کن کل عانی فغنت
 هر قطره پاکی عرف شرم و جانت بر دگر گزینا به در بای فغنت
 بر باره به المزه نواله عیش و خفی اولو بکم اولو سوداگر کالای فغنت
 نام شرف عزت و راحت جعفر اند مذقین ابد حل اولو معانی فغنت
 بر لغت ایچون جگر صفین من و ناز کنه ایکن سفره نعلی فغنت

واسع کور بنور عرصه اقبال است
 فطنت قدر نیک ایبه بهنی فغنت

حرف الش

جرح و بدن انچه رجای عظمت بهمانه مکنون ابد صفاعت
 ذائق در کمال ابد تزیین ابد سعی بونجه بسجالت ابد ایفاعت

رخ رک اوزن طره خمد رنگ شک کنجینه جمالی پر مار کوسنر
 خط رخت ناره تراش ایوب به کلزار حسن کل بچار کوسنر
 فطنت نایبه وعده خاطر فرینه
 انوار به زمان کلزار نکا کوسنر

به سو قد عاشقی صنم خمیده در سیه جمال باره سزای دین در
 کلدی کلال قصه فر با و فیدن در دورونی سوبه کوکل ناشیده
 بوس بند لعل نابی خو خطنده دل باغ امل غنچه مقصود چیده در
 ایث ابا زواج ابر شرمی کوشک بالای جوخه آه و نغمه رسیده

فطنت صحیفه دل کو با که خانه دن
 نخر بر وصف لعل ابد شکر چکیده

شیم کله رنگ کیف مل فطیر انشد وجود نازک اول با به نخر انشد
 الوب ملک دل اول کله غره خوریز محبت عالی بر نغ ایسه نخر انشد
 صفا باب اولدی جوز نیک کوکل ابر جفا لک عشقه مهر و وفا نخر انشد
 دکل خط لبک سر چشمه آب جفا اوزن کور نظر ن ایدر نایخدر نخر انشد

ایده و با و لک فطنت عالی افکار است
 نرا کند اله در دکل تقریر انشد

کنج استغفار قدر بر کوشه راحتی وار لغت خوان قناعت کبی بر نعمتی وار

لطفی بخت ناز در بخت ابدی نظر
 آسباب جرحه اهل لوتی دار
 بنده و لوت کو هر و صک خردی کو
 نقد جان جارسوی عشقه غنمی دار
 و بروی عشق ذوق کد که مکتوبی
 بوجه مضمون ابدی فیه و صلی دار
 اول شمس در جای ز ابدی لیک

عرضه فطنت بچاره قدری دار

چشمی نیکاه فوسازی سولدر
 طوطی مثل سحر اینه سبازی سولدر
 که شک و کسایت اینش کفکوی
 عشق فی کاه لطفی کبی نازی سولدر
 شوق خطبه نغمه سزا عذیب دل
 فصل بهار مرغ خوش آوازی سولدر
 مجده نشو می ابدی فصل سبو
 در دین و مست سر اندازی سولدر
 زلف و میانه میلی فیله بر نهان
 لب موبو او غره غم نازی سولدر
 فطنت بخیل دل یا کینه شریف

طوطی طبع نادره پردازی سولدر

حرف الزاء

راز دانه غره جانانه او شدوز
 استنای معنی بیکانه او شدوز
 کوز لرز منصوبه و صک شهاب اجاز
 بازی عشقه برفراز او شدوز
 بنده ساقی شرب غر بلور یکی
 جام لعل که شک ستانه او شدوز
 قصه مرفر با و فک استنای
 ماجرای عشق ابدی او شدوز

فطنت

جای کنایه خطره که رصفین
 بالین جامه از روی انکاحیت
 معجون لعل ناز در صحت ای طبیب
 و خسته مجنه اینم و واعیت
 سندن کفن جفایی کو کل این دنیا
 ای شوخ نرنگ بابت ابد جوری بکایت
 ابر کنان سرطه لطف خدایا
 بجز این بخت سینه خدایت
 کوی خفته جعفر البت ع مجاز

فطنت طریق عشقه اولور ر نهایت

حرف الراء

بونق نظری ملک حسن بجه جمال باز
 کیم اولور عالمده زبرامهر پر انوار
 نیکاموش اینم خاطر ابدی جفا
 عاشق کسناخه جان لطف ابدی از باز
 ویدی الیه بزم بوم بوسه لعل در بخت
 قند ایل بسلام اولسیدی اگر جوار بر
 کوشش بدر روی لعل فی دار کز لیسو
 باغ کوبنده و کدرد عذیب زار بر
 کرچه چوق جوانه جان فیسق فرادوس
 وادی عشق ابجره اما فطنت غمخوار بر

هر کو کدنه بی وی بار کدین کوسنر
 قنده وار سک مهر پر انوار کدین کوسنر
 ارز و لعل ناز او سونی لعل سنج
 جام مینا دمی سرش رکدین کوسنر
 بوسه منعمی وار کد کده خط سبز بار
 نوبهار با می البت بار کدین کوسنر
 غره اوله سینه کیم بر کون ظهور خط ابد
 دو آه عاشق غمخوار کدین کوسنر

السلام
 دوب

سودا بیت جاننی فطنت شد ز دل در

عشق اول بر سینه اشعار گنبد کوسنر

لعل جانان غبار خط ابد غمبند
شبیه بوف کردیم کرمبند
نفس اول طاعت حقه که چای باب
وادی عصبیه بصد فحیه قدم فومند
غمزه ناز چشم بار صالده فحیه
نقد صبر و اوش شک دله غمبند
ارزونی لب ابد بر لب اول
نسخه دل رشته خطیده جمعبند
هر نه زنده هر وحشت امل بنایت
کوشه کبر پاسبان دله و قدر خنور

فطنت از پیش دنیا به اینتر اعتبار

کوهر پاک معارف او کیم زینبند

نشوه جام مجنّد کوکل جوش ابد
بجگر در دوغی حمد فراموش ابد
بر کمره نودی در دمی نقره به مجل
جشم مشک نیچو کوباری خاشوب
قبل حذر المصقبین عاشق زارگ این
سنی بر شوخ ستمکات فلک جوش
بال ماه کبی سینه به چکش مری
بزم و صندره او کیم باری در غوش
سن همان کشتن حسنه فغان به جو

فطنت در ددک بلکه اوکل کوش ابد

ناب جمال بر ابد زنی بار کوسنر
روی فلک مری شب ناز کوسنر
هر بر کمره غمزه سحر فی من ابد
کندین به شکسته و بهار کوسنر

در ددک

سودا و مبلن بهار سینه جانن
کل نمیش داغی این سبل سدر کوسنر
چمنده سنین جال بر لب ابد
فلک مری شک عاصیه نیا کوسنر

خطک عارض کلکونکی وصف فطنت

به این سینه ان معناه کل سیر کوسنر

غمای قبله سبب الوفا عت ابد
جهانن جای صفا کونه فاعل ابد
نهال به به کلزار عضو بارین
ورن طراونی شک نر نام ابد
خیال سینه العبد اولده فاعل
مرادی ساک عتک مکر ربات ابد
می مجاز اولونمی نشوه باب صفا
او کیم بو بزم من مت خفیف ابد

ایدر بر آفته البته فطنتا مقنور

بلای عشق سبب طبع شاعر ابد

سودا به خیال طلق جان صغیر
کوکل زوزه به مهر جهان ارا صغیر
دکل رخسار خطی کلک فیه صغیر
کاستا بهار سنانی تر ارا صغیر
خیال فانت بالاسی جفر خیم عاصیه
زهی صغیر سروشی سینه به کو صغیر
دیان کنه بر حرف صغیر کن افانک
بی سحر ابد بجد لولولا صغیر

عجب دایع نمیش کنج عت فطنت اصحا

که هر بر کونه به بیکه و بیک صغیر

حرف الصاد

اجرای فسون چشم سپهر از مخصوص
 عجز از سجایب کلفانه مخصوص
 سیرت بد کالای لطافت از اول
 بر جای بچشم همان اندام مخصوص
 لطف در می زمره انجمن از و شوکت
 هر چه در جفا عاشق ناکامه مخصوص
 بوقلمنت کفزار به سوز دلبرک اما
 بر با نفع صفا و ارادت مخصوص

فطنت جم دور اندر الان چشمتد

کیفیت صهبای بخت جانم مخصوص

حرف الصاد

کشتی و صفای بکدن و خوبان
 سنبلی یاد ایند کسوی جانان در غرض
 دوستی دل سودا خنجر از روی لایه
 خضره پیر و اولدن چون آب و نذر غرض
 ای طیب باز گوش ای اینین عاشق
 در دینی عرض ایندن ندید و نذر غرض
 کشتن این کدن نبود و سرور کسن
 زلف مشکین فدایا چشم فدای غرض

فطنتی بنسبه او رکن ابدار با سخن

بود نظم ساده و نثر بیجا و غرض

حرف الغین

بلور ز اولد بخت ای توخ و فاد ز فراغ
 فاند اولد همان جور و جفا و ز فراغ
 زند اولد لبر و میدن کچر میزانی با
 سنج اولد از یک زرق و ز فراغ
 نه قدر اولد ما بوس و صا و عشق از
 باره و ملازمه ابرام و رجاء و فراغ

۹۹

فطنت برو می معنی ز کین ابد دل

محسن عرفانه بر بیماز اولد

کدی ای دل خط کرد لب جانانه هنوز
 فوندی اول خاتم با فونت بکندانه هنوز
 از بر اینمشک کوکل فن جنون عشقی
 وار ممکن دخی مجنون دلسانه هنوز
 با بحال ابدی خط کشتن حسن باری
 با ناز به نر کسری مسانه هنوز
 شاه حسن جانقه خط ابد مانده و بیگونی
 غمزه ال صومعه در خنجر برانه هنوز
 قیس و فرادک ابرست بیره خراکای
 کدی نظم بوکه نوبت دل ناله هنوز

فطنت مست ابدی صهبای مجید کوکل

یوغین محسن جم داده و بیماز

سپهر کج طعنه و انشکاران بهره از اولد
 کشتن جهانک سر و آردنق بار اولد
 دل پر خط یک بی بود غمزه و نذر
 که سحاب هزاره نریغ اولد
 اگر دام ایند ابد صده حلقه چشم
 به شهباز معنی طبع دانه شکار اولد
 ابد و صراف آب و بن و موه لطف ابد
 مذکوب و برک نخل شکم میده و اولد
 ابد می بر پوله نمل فلک ارباب عرفانی
 بو بازی خانه مادام در دو غمزه از اولد
 اولور کشفه فیض قدس حقل کل طر
 بو باغک غنچه رعنا سی محتاج بهار اولد

فالور ناصبح محشر نشو شوق مجتد

نر آب غشی فطنت نوشن بدنه و خیار اولد

آه و ناله اولش بیدار تا نیر ابر
 برنگد بود و برانی نغمه ابر
 قد که میل یسند عاشق آزاره در
 زلفک آسا و لدی در بند زنجیر ابر
 برنگد کار بنی عشق ملک ایدیک تمام
 غمزه عاشق کک محتاج شمشیر ابر
 واصل جان اولور خاموش و لایزال
 زلفش شستن او کیم نادان و نقر ابر

خانه قلم خراب آید و نذران نطق

برنگد بود و برانی نغمه ابر

اولی بیدار استعداد و فضل الم
 مصور نخل فصل نو بهار ابر
 دین و علم من این آب عشق ایدر زبور
 فروغ مهر و کلماته خاطر ضیا الم
 نه ندید بر آید آبا دفع ایدر الام حور
 او کیم جام صفای حسنه صبح الم
 اولور ناز بده کاهی یک حسنه تا کیم
 وفا حرفی نه هیچ او بار چغندر
 او شاه ملک حسنه کوه وضع با کیم
 رجائی دیکوش ایدر سلام شنه الم
 لب لیدر خیال با آید دل غمزه هیچ بر یوف
 مشدر سوینور مملو و نجه کوزه الم

کنور به با که نطق فرانی و صند

و شین هم خمار حسنه جام صفای

حرف الشین

کن خطه ن اول افت رخ پر نای کو شتر
 سحرگاه حسنه مهر عتاب کو شتر
 کوکل دلداره مراد با نذر خیر صورت
 بنسم ایلیم بر کوهر باب کو شتر

کوهر

کورسون دیرک کر خزینه نای
اوله نغمه فلوب فقر اون فارغ
داستان دلی کوش ایدر اوله نغمه

Süleymaniye U. Kütüphanesi	
Kişi	Hasan Hüsnü Pa.
Yarı	
Eski Kayıt No	1020

کلوم حاجی بکناش و لح
فوس سره عالم

اوردی نوبت صبحدم کجسر و غادر زمین
نظر فیروزه دن زر خلق تا قوی لعل و کین
دیده دن کنده سبب اجلدی چشم دورین
فاکیده اوردی به لوف رهوای آتشین

جقوی نیل غنچه دن بر کوهرال کین
در غدی مهر عالم ارا نذر ایله دولدی زمین

سیرم اولدی ال آجوب مقصوده کوه مکان
عالم ناسرتن طشوه کورندی بر مکان
کفله غلظه اولش ز سره کور بیان
بر سجادم خطیب اغزنده بو فطبه روان

مصطفی دو صدر عالم رحمة للعالمین

لکوا با قونا صلوا علی خیر الوری
کلین باغ رسالت بیل قل انما
مقدای انبیا پیشوای اولیا
ماکم حکم الهی معنی شکل کشا
قاضی سندنشین بارگاه کبریا

معنی کبروری و البیل و جری و الضحی
الصلوة والسلام ای حضرت سطان دین

طوطی کلوم لی مع الله خوش خبر
نرس کلون چشم نور ما ذاع البصر
غنچه زینبقر نیله عجز شو القمر
قاب فوسین او قون اند بیلله ویر زقار خبر
کوستر رزگران تیغی قسم فاند راز کیمی

حضرت صدیق اکبر در این یار غار
لوقا اوعلی لاریف لادو الفغار
اولی اقدام عمره دین احمد اشکار
سعدین عرشه ربطین مظهر کوار
ال و اصحابه الله شریک بل و زهار
غزه و عباس عکین رسول کرد کار
در دل لک و اسون رحمة الله علیه جمیعین
نعم قران ایندی عثمان قالدی یاد کار

